

آیا چین در قرن بیست و یکم به سمت مرکز اقتصاد جهانی حرکت خواهد کرد؟ چشم اندازها، محدودیت‌ها، پی آمدها

آندرو کوملوسی



ترجمه‌ی سیدرحیم تیموری



«آیا قرن بیست و یکم به چین تعلق دارد؟»^۱ این پرسش عنوان مناظره‌ای عمومی در تاریخ ۱۷ ژوئن ۲۰۱۱ در تورنتو بود، که به نام مناظره‌ی مانک^۲ مشهور است. نیل فرگوسن استاد تاریخ دانشگاه هاروارد و دیوید دائوکولی^۳ استاد اقتصاد مدرسه‌ی اقتصاد و تجارت شینگهوا در پکن دلایلی در توافق با این پرسش ارائه کردند، فرید زکریا خبرنگار سی‌ان‌ان و سردبیر نشریه‌ی فارین افرز^۴ و هنری کسینجر وزیر خارجه‌ی اسبق آمریکا (۱۹۷۷-۱۹۷۳) نیز که محرک «عادی‌سازی رابطه با چین» [با اجرای سیاست معروف به دیپلماسی پینگ پنگ در دهه‌ی ۱۹۷۰] بود، در سوی دیگر جدال بودند (گریفیتس و لوسیانی، ۲۰۱۱). در آغاز ۳۹ درصد از مخاطبان موافق پرسش، ۴۰ درصد مخالف و ۲۰ درصد مردد بودند؛ در ادامه آرای موافقان به ۳۸ درصد و مخالفان به ۶۲ درصد افزایش یافتند. مناظره نه تنها اهمیت بالای موضوع در سطح عمومی را خاطر نشان کرد؛ در عین حال مشکلات طراحی پرسش با ساختار ساده‌ی پاسخ‌دهی/بله/خیر را آشکار کرد. پروفیسور لی مدعی ظهور چین قدرتمند بود اما هرگونه جاه‌طلبی این کشور برای سلطه‌ی جهانی را رد کرد. وی تأکید داشت آرزوی چین ایفای نقش در یک جهان چندمرکزی بر مبنای

^۱ Andrea Komlosy, 'China's Move towards a Global Economic Core in the Twenty-First Century? Prospects, Constraints, Consequences', REVIEW, XXXVI, ۳/۴, ۲۰۱۳, ۳۵۱-۸۵.

^۲ مناظره‌ی مانک (Munk Debates) مجموعه مناظره‌هایی درباره موضوعات عمده در سیاست‌گذاری است که هر شش ماه یک بار در تورنتو در کانادا برگزار می‌شود. برگزارکننده آن بنیاد اوریا (Aurea) است که توسط پیتر مونک و همسرش ملانی تاسیس شد. از سال ۲۰۰۸ تاکنون ۲۳ مناظره مونک برگزار شده است. مناظره‌ها در تورنتو برگزار می‌شوند، در سالن‌هایی که با به شهرت رسیدن این برنامه هر بار بزرگ‌تر می‌شوند و توسط رسانه‌های شکل دهنده افکار جهانی پوشش داده می‌شوند-م.

^۳ David Daokui Li

^۴ U.S journal Foreign Affairs

^۵ Dominance

«هماهنگی»^۱ است. موضع وی نزدیک به دیدگاه کسینجر بود، کسینجر نیز به ترقی چین اذعان داشت اما معتقد بود چین برای رهبری جهانی آماده نیست یا اصلاً قادر به این کار نیست (کسینجر، ۲۰۱۱). بنابراین فرگوسن هم در پنداشت خود از میراث تاریخی یک قرن-طولانی، اندازه‌ی مطلق سرزمین و جمعیت، و هم در درک خود از هم‌پایی^۲ موفقیت آمیز چین در توسعه نه فقط در زمینه‌ی صادرات بلکه در حوزه‌ی مصرف - به‌مثابه‌ی شاخص‌های اصلی رشد پایدار که به سلطه‌ی جهانی منتج می‌شود - تا حدی تنها بود. مع‌هذا، استدلال فرگوسن برآمده از دو تحول بود. نخست، وی ترقی شرق آسیا به‌عنوان مرکز جهانی آینده را بخشی از انتقال چرخه‌ای هژمونی^۳ می‌دید؛ که اکنون به یک منطقه‌ی جهانی که مدت‌های طولانی پیشگام بوده، تغییر مکان یافته است. فرگوسن بدون این که اشاره کند، دیدگاه «واگرایی بزرگ»^۴ (آبلوس/ وان‌هاوت، ۲۰۱۱؛ فرانک، ۱۹۹۸؛ پومرانز، ۲۰۰۰) را پذیرفت که ترقی چین را تغییر مسیر به سوی «همگرایی بزرگ» تفسیر می‌کند، پذیرفت. دوم، فرگوسن بر مسئله‌ی افول غرب - ایالات متحده و اتحادیه‌ی اروپا - به‌عنوان پیشران‌های اصلی که ترقی و صعود چین را امکان پذیر می‌کنند، تأکید کرد. مطابق دیدگاه فرگوسن این مسیر با بحران اقتصادی جهانی ۲۰۰۸ برای چین هموار شد، طوری که این کشور از تولیدکننده‌ی صادرات ارزان به مرکز بزرگ مصرف و تقاضای فزاینده برای تولیدات داخلی تبدیل شد. فرگوسن در تأیید مدعای خود برنامه‌ی پنج‌ساله‌ی چین^۵ و سایر اسناد رسمی حکومتی و مدارک سیاسی نیمه-رسمی را شاهد آورد که هدف‌گذاری آن‌ها بر «اولویت بخشیدن به ثروت‌آوری برای مردم» است.

۱ Harmony

۲ Catching-up

۳ cyclical shift of hegemony

۴ Great Divergence

۵ National People Congress of the PR China ۲۰۱۱-۲۰۱۵

چین در طی ۳۰ سال گذشته و قبل از آن، دستاوردهای ارزشمند جهانی را هم به لحاظ توسعه‌ی اقتصادی و هم توسعه‌ی اجتماعی برای خود تضمین کرد، و به‌طور موفقیت‌آمیز از مرحله‌ی بقا به مرحله‌ی توسعه‌گرایانه‌ی جدید^۱ گام برداشت و از کشوری با درآمد پایین به سطح درآمد متوسط ارتقا یافت. در این فرایند، الگوی توسعه‌ی اقتصادی جمع‌گرا^۲ نقش تاریخی خود را بازی کرد. روندها نشان می‌دهد که چین طی ۱۰-۱۵ سال آینده، شرایط و ظرفیت تبدیل شدن به کشوری با درآمد بالا را دارد (مؤسسه‌ی چینی اصلاحات و توسعه، ۲۰۱۱^۳: مقدمه).

چین یک‌چهارم جمعیت جهان را داراست، اما طبق استدلال گزارش مؤسسه‌ی چینی اصلاحات و توسعه تنها چهار درصد از مصرف جهانی را دارد. بنابراین، گزارش از تغییر جهت از سرمایه‌گذاری به مصرف برای تبدیل شدن چین به یک قدرت مصرفی جهانی پشتیبانی می‌کند (مؤسسه‌ی چینی اصلاحات و توسعه، ۲۰۱۱: ۱۶۴).

جدای از آرای مخاطبان مناظره‌ی مونک، ترقی شرق آسیا و ارتقای چین به مرکز اقتصادی، حتی اگر هژمون جهانی نشود؛ امروزه به‌طور گسترده به‌عنوان گرایش مسلط در اقتصاد و ژئوپولیتیک جهانی پذیرفته شده است. در حالی که روند فوق از چشم‌انداز غرب با ترس، و طرد، نگریسته می‌شود، ناظرانی که دید انتقادی نسبت به غرب دارند آنرا به‌مثابه‌ی حرکت به سوی برابری بیش‌تر در توزیع ثروت و روابط بین‌الملل تفسیر می‌کنند و به مشارکت در جهانی پس‌اسرمایه‌داری برای غلبه بر مشکلات انباشت سرمایه امید دارند (اریگی، ۲۰۰۷؛ فرانک، ۲۰۰۶). شاید هیچ‌یک از دو اندیشه‌ی توأم با ترس و امید بهترین مبنای ارزیابی شرایط و محدودیت‌ها ارائه نکنند، شرایطی که به حرکت موفقیت

^۱ New development-oriented stage

^۲ aggregate-oriented

^۳ China Institute for Reform and Development

آمیز چین منتج شده یا محدودیت‌هایی که احتمالاً مانع چین در تبدیل شدن به قدرت پیش‌ران برای ایجاد تغییر از هژمونی غربی به یک موازنه‌ی چند مرکزی قدرت جهانی خواهد بود.

شکاکان غربی مانند زکریا (در گریفیتس/لوسیانی، ۲۰۱۱: ۵۵)، از غیاب آنچه وی «لیبرال دموکراسی» یا «لیبرالیسم مشروطه» نامیده (زکریا، ۱۹۹۷) طرفداری می‌کنند. این مؤلفه‌ها امکان نوآوری و سازگاری با فعالیت‌های جدید را فراهم می‌کنند، بنابراین پیشرفت چین یک چالش جدی نیست. آن‌ها با اعتراض کسانی مواجه هستند که ظرفیت راهبری رهبری سیاسی (به عبارت دیگر: سرشت اقتدارگرایانه‌ی اصلاحات اقتصادی چین) را مزیت این کشور در برابر دموکراسی‌های غربی می‌بینند. از دیدگاه هوانگ یاشنگ اندیشمند سیاسی مؤسسه‌ی تکنولوژی ماساچوست، ایجاد زیرساخت‌های پیش‌برنده‌ی رشد ملی هنگامی که قدرت تصمیم‌گیری و مالکیت زمین در دست دولت متمرکز باشد، مؤثرتر است (یاشنگ، ۲۰۰۸).

دو اندیشمند تاریخ از دانشگاه‌ها روارد نیز سناریویی محتمل برای فروپاشی تمدن غربی ارائه کرده‌اند، که طبق پیش‌بینی آن‌ها در انتهای قرن بیست‌ویکم رخ می‌دهد. مطالعه‌ی دیستوپیایی آن‌ها، که بر فوریت اقدام متقابل تأکید کرده، بر تداوم حیات انسانی بعد از یک فاجعه‌ی بزرگ اشاره دارد. از دل ویرانه‌ی جهانی پس از مرگ‌ومیرهای بزرگ و سیل‌های ویرانگر، و تجدیدساخت سرزمینی سکونتگاه‌های انسانی پس از «فروپاشی گسترده و مهاجرت انبوه» (۲۰۷۳ تا ۲۰۹۳)، «جمهوری دوم خلق چین»^۱ ظهور می‌کند و رهبری زندگی انسانی و روابط بین‌المللی را به دست می‌گیرد. ما اطلاعات و داده‌ها را از تاریخ چینی دریافت خواهیم کرد، که دست به کار می‌شود تا تحولی را که به فاجعه منتهی شده بازنویسی و چین را قادر کند رهبریت ایجاد ثبات در جهان را از سال ۲۰۹۰ به دست

^۱ Second People's Republic of China

گیرد. رهبری سیاسی قدرتمند به بشر اجازه می‌دهد در شرایط بازخیزی چین، بار دیگر مکان یابد.

مطالعه‌ی یادشده از تغییر مدل اقتصادی که در نتیجه‌ی آن رشد نامحدود، حیات انسانی در کره زمین را تخریب کرده، پشتیبانی می‌کند. این مطالعه همسو با ادبیات علوم اجتماعی آینده‌گویانه^۱ است، که بحران کنونی را به مثابه‌ی بحران نهایی سرمایه‌داری توصیف می‌کند و طبق آن در لحظه‌ی دوشاخه شدن جهانی^۲ هم امکان سناریوهای فاجعه‌بار و هم امکان گزینه‌های بدیل برای ایجاد جهان پسا سرمایه‌دارانه‌ی پایدار و نسبتاً برابر وجود دارد. این دورنگاه را اندیشمندان طرفدار رویکرد سیستم-جهانی به اشتراک گذاشته‌اند که بر تغییرات چرخه‌ای^۳ هژمونی جهانی و انباشت، تکیه دارد (اریگی، ۲۰۰۷؛ فرانک، ۲۰۰۶؛ والرشتاین، ۲۰۱۳). در این جا، چین نماد امید است و توان جایگزین با هژمونی روبه‌افول غربی را دارد.

این مقاله در نگاه به چین طرفدار هیچ‌یک از دو دیدگاه شک‌نگرانه یا امیدوارانه نسبت به چین نیست. مطالعه‌ی ما به هر دو صدا گوش می‌سپارد؛ صدای کسانی که ظهور یک چین مقتدر درون تقسیم کار بین‌المللی را پیش‌بینی می‌کنند (با تمام دلالت‌های مثبت و انتقادی آن)، و صدای کسانی که موفقیت چین را تصدیق می‌کنند اما همزمان درباره‌ی چشم‌انداز تحول از حرکت سریع اقتصادی به ثبات بلندمدت، پایداری و یکپارچگی اجتماعی (بر مبنای یک سناریوی رشد پایدار) که به چین اجازه‌ی ایفای نقش جهانی مثبت را بدهد، تردید دارند.^۴ ما با طرح موضوع کلی درباره‌ی عزیمت چین به سمت اقتصاد-

۱ Prognostic

۲ Global Bifurcation

۳ Cyclical Shifts

۴ تردید جدی درباره‌ی برآورد اغراق‌آمیز نسبت به معجزه‌ی چینی وجود دارد، از جمله در:

نولان (۲۰۱۲) و کراسلیشیکوف (۲۰۱۴)

بازار در ۱۹۷۸ شروع می‌کنیم، سپس استدلال خود را با مطالعه‌ای تجربی از بخش پوشاک بسط می‌دهیم، و مطالعه را با وانگری نظری به پایان می‌رسانیم.

ورود چین به اقتصاد جهانی

پیتر نولان در کتاب خود با عنوان «آیا چین در حال خرید جهان است؟» نشان می‌دهد چین به‌رغم دستاوردهای بسیار در توسعه‌ی شرکت‌های رقابتی در سطح بین‌المللی، تقویت سرمایه‌گذاری، ایجاد ظرفیت سرمایه‌گذاری، افزایش مهارت‌ها و تأمین منابع جهانی، و ایفای نقش کنشگرانه، هنوز در مقایسه با کشورهای با درآمد بالا به‌ویژه آمریکا، بریتانیا، آلمان، فرانسه و ژاپن، کشوری در حال توسعه است. وی به بحران اقتصادی جهانی دهه‌ی ۱۹۷۰ رجوع می‌کند تا موفقیت شرکت‌ها و نهادهای مالی غربی را در رقابت بین‌المللی از طریق آزادسازی اقتصادی اثبات کند، بویژه در نتیجه روند بی‌سابقه تراکم سرمایه در همه بخش‌های اقتصادی تعداد اندکی از ادغام‌کنندگان سیستمی که بر منابع، برندها، تکنولوژی و زنجیره‌های عرضه کنترل داشتند تا ۱۰۰ درصد سهم بازار را بدست آوردند (نولان، ۲۰۱۲: ۲۰-۱۶). کسب و کارهای کم منفعت فروخته شدند یا به مکان‌های پیرامونی برون‌سپاری شدند، در حالیکه اتاق فرمان و دفاتر تحقیق و توسعه^۱ در مراکز قدیمی باقی ماندند. اگرچه وابستگی شرکت چندملیتی^۲ به یک دولت خاص به دلیل ادغام‌ها کاهش می‌یابد همکاری‌ها عمدتاً میان مکان‌های پردرآمد صورت می‌گیرد، و کشورهای در حال توسعه را در بهترین حالت در پایین‌ترین سطح رنجیره تولید ادغام می‌کند.

^۱ R&D

^۲ MNC

پیمایش انجام شده توسط وزارت صنعت و تجارت^۱ حکومت بریتانیا در سال ۲۰۰۸ که ۱۴۰۰ کمپانی جهانی را رده بندی کرد، نشان می دهد ۶۰ درصد از سرمایه گذاری کل در تحقیق و توسعه R&D در ۱۰۰ شرکت رده بالا صورت می گیرد، در حالیکه در ۱۰۰ شرکت رده پایین ۱ درصد سرمایه گذاری در R&D انجام می شود (نولان، ۲۰۱۲: ۲۲ و صفحات بعد، ۴۹ و صفحات بعد). به علاوه، تنها ۳۷ مورد از ۱۴۰۰ شرکت از میان کشورهای با درآمد پایین و متوسط بودند، که از میان آنان نیز ۳۴ شرکت متعلق به برزیل، روسیه، هند و چین بود (کشورهای بریک). بین ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ و سالهای ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۰ سرمایه گذاری بر روی R&D در کمپانیهای رده بالای جهانی تا سه پنجم افزایش یافت، به طوری که سرمایه گذاری در پیشرفت تکنیکی به یک منبع مهم مزیت رقابتی تبدیل شد. چین و سایر کشورها، در برهه‌ای به این رقابت جهانی وارد شدند که تراکم بالای شرکت‌های غربی، رهبری جهانی آن‌ها را تضمین و مسلم کرده بود.

هنگامی که حکومت چین و حزب کمونیست مدل مائوئیستی توسعه‌ی خود-محور را در سال ۱۹۷۸ رها کرد، برون‌سپاری تولیدات با دستمزد پایین و مهارت کم از مراکز غربی به کشورهای در حال توسعه در رأس برنامه‌ی این مراکز برای غلبه بر بحران بود. چین با تحرک بخشی و بسیج دهقانان از مناطق داخلی به مناطق ساحلی از طریق ترویج «نظام مسئولیت خانوار»^۲ در کشاورزی دهقانی، و با رفع محدودیت‌های مهاجرت داخلی

۱ DTI

۲ Household Responsibility System

نظام مسئولیت خانوار که بین سال‌های ۸۳-۱۹۷۸ ترویج شد، بنیاد اصلی "اصلاحات و سیاست گشایش اقتصادی" بود. این ابداع دهقانان را به تولید و فروش برای بازار توانمند کرد. در مرحله نخست محدودیت‌های تحرک بخشی و بسیج دهقانان برچیده شد، که به دهقانان اجازه داد در شهرهای نزدیک در "بنگاه‌های روستایی و شهری کوچک" (Township and Village Enterprises (TEVs)) که تحت مالکیت جمعی بود کار کنند. نگاه کنید به: اریگی (۲۰۰۷: ۳۳۲) و یونگر (۲۰۰۲). مع‌هذا، حکومت چین قادر نبود از مهاجرت کارگران دهقان به استان‌های ساحلی

و اقتدار بر مناطق تولید صادراتی، توانست در زنجیره‌ی کالای جهانی تغییر ایجاد کند. از سوی دیگر، دگرگونی از کمپانی‌های تحت مالکیت دولت به شرکت‌های غول‌آسا - با هدف نزدیکی به استانداردهای غربی رقابت در بخش‌های استراتژیک اقتصاد - صورت گرفت (نولان، ۲۰۱۲: ۵۹ به بعد). این شرکت‌های تحت مالکیت دولت هستند و به تقاضای بخش عمومی متکی هستند. در حالی که مشوق پایه‌گذاران بخش خصوصی، هم در جمهوری خلق و هم از بین دیاسپورای چینی، کاهش موانع حقوقی، اعتبارات حکومتی ارزان، و نبود هرنوع الزام برای حمایت و تأمین امنیت اجتماعی کارگران بود، این غول‌های دولتی سیاست حمایت از نیروی کار را حفظ کردند. مع الوصف، تعداد کارگران تحت حمایت طی خصوصی‌سازی‌ها و اخراج‌ها کاهش یافت، این رویه نه تنها عرضه‌ی نیروی کار برای استخدام در واحدهای خصوصی را افزایش داد بلکه ریسک آغاز فعالیت کسب‌وکارهای تحت مالکیت خصوصی را به همراه داشت.

جدول یک نشان‌دهنده‌ی درصد بالای مالکیت جمعی است که بعد از سال ۱۹۷۸ تحت تأثیر تحول حاصل از ایجاد «بنگاه‌های روستایی و شهری کوچک» قرار گرفت که به دهقانان امکان کار در شهرهای نزدیک را داد. داده‌های جدول همچنین نشان می‌دهد بعد از سال ۱۹۹۷ مالکیت خصوصی افزایش سریع یافته که البته به معنی کاهش مالکیت دولتی و جمعی است.

ممانعت کند. کارگران در غیاب سیستم ثبت خانوار در مکان‌های کاری جدید خود، از بابت حمایت از خانواده در سکونت‌گاه قبلی خود و تأمین مراقبت‌های اجتماعی مطمئن بودند، بنابراین فقدان امنیت اجتماعی کارگران مهاجر جبران شد. نگاه کنید به: پون (۲۰۰۵).

جدول ۱: سهم اشکال مختلف مالکیت در چین

مالکیت غیر عمومی		مالکیت عمومی		تحت مالکیت دولت	سال
فردی	سرمایه دارانه	مالکیت جمعی	تعاونی		
		سرمایه گذاری مشترک			
۷۱,۸	۶,۹	۰,۷	۱,۵	۱۹,۱	۱۹۵۲
۲,۸	۰,۰	۷,۶	۵۶,۴	۳۳,۲	۱۹۵۷
۰,۹		۴۲,۹		۵۶,۲	۱۹۷۸
۲۴,۲		۳۳,۹		۴۱,۹	۱۹۹۷
۶۱,۰		۸,۰		۳۱,۰	۲۰۰۵

منبع: آلان شیواجین دینگ، دانشگاه اقتصاد و مالیه شانگهای، ۲۰۱۱

هنگام ارزیابی نقش شرکت‌های چینی در اقتصاد جهانی، باید توجه داشت تولید پیمکانکاری خصوصی و شرکت‌های استراتژیک تحت مالکیت دولت دو الگوی کاملاً متمایز هستند. تولید قراردادی-پیمان کاری یک بخش آسیب پذیر در معرض فشار بالا از جانب پیمان کارانی است که تنها قادرند با تولیدکنندگان چینی به دلیل دسترس بودن و تحرک پذیری نیروی کار مهاجر ارزان- که آرزو دارند از شرایط تأمین خوابگاه برای کارگران به عنوان نردبانی برای صعود اجتماعی استفاده کنند- سروکار داشته باشند (پون، ۲۰۰۵؛ اسپرر، ۲۰۱۱). شرکت میمانکار چینی در پایین ترین جایگاه زنجیره‌ی کالا قرار دارد، و اغلب قراردادهای فرعی را با بنگاه‌های کوچک خانوادگی پیش می‌برد. تقاضای بالا برای نیروی کار مهاجر اثر مثبت بر اقتصاد روستایی دارد، هم از بابت جذب نیروی کار تازه نفس و هم از بابت ایجاد تحرک در کشاورزی کوچک و مبتنی بر خانوار در مناطق روستایی در بکارگیری مهاجران در کار بدون دستمزد (کوملوسی، ۲۰۱۱: ۸۱).

برعکس، بخش بنگاه‌های دولتی به کارگران شهری اتکا دارد. این بخش تحت حمایت حکومت به سطح رقابتی بالا ارتقا یافت. دنبال کردن رویکرد تمرکزگرا از نوع غربی آن، پیوستن به جریان جهانی به منظور افزایش سرمایه، بهبود تکنولوژی و تأمین منابع، الزام‌های اصلی زمانه بودند. برداشتن محدودیت‌های سرمایه‌گذاری خارجی، فرصت مشارکت خارجی و همکاری بین-شرکتی را فراهم کرد. نولان فهرست غول‌های چینی در بخش‌های استراتژیکی چون ساخت نیروگاه، قطارهای پرسرعت، کمپانی‌های نفتی، بانک‌داری، هوافضا، تجهیزات مخابراتی و غیره را ارائه می‌کند (نولان، ۲۰۱۲: ۵۵). این شرکت‌ها از طریق رونق بخشیدن به تقاضا برای زیرساخت، سازه، ماشین‌آلات، انرژی، با بقیه‌ی اقتصاد پیوند یافتند، از این رو به تقاضای داخلی از سوی یک اقتصاد سریع‌تر در حال رشد متکی بودند. غول‌های شرکتی چینی توانستند به فهرست ۵۰۰ شرکت برتر اعلامی از سوی *فایننشیال تایمز*^۱ و فهرست مجله فوربس راه یابند. با این حال، شرکت‌های تحت مالکیت دولتی چین در مقایسه با کشورهای پردرآمد و در زمینه‌هایی چون تحقیق و توسعه R&D، برندها و بازارهای صادراتی، عملکرد پایینی داشتند.

در میان شرکت‌های بزرگ چینی علاقه‌ی فرایندهای جهانی‌سازی سرمایه‌گذاری‌شان به‌منظور اطمینان از عرضه، همکاری تکنولوژیکی و تضمین فعالیت بازارها در سال‌های چرخش قرن وجود دارد. جریان خروجی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی خروجی^۲ چین در سال ۲۰۰۰ تقریباً هیچ بود، تا سال ۲۰۰۷ با یک شیب پایدار رشد کرد (۱۹ میلیارد دلار)، و از ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۰ نرخ رشد شتابان به خود گرفت (۵۹ میلیارد دلار) (چین دیلی، ۲۷ جولای ۲۰۱۱). شرکت‌های بزرگ چینی برای ادغام، کسب سود و مشارکت در بازارهای جهانی شروع به تقلا کردند.

^۱ FT ۵۰۰

^۲ FDI outflows

با ملاحظه‌ی افزایش مقدار مطلق سرمایه‌گذاری چین در کشورهای با درآمد بالا، دلیلی وجود ندارد که، همانطور که مفسران شک‌گرا درباره‌ی ظرفیت این کشور نگران‌اند فرض کنیم «چین در حال خریدن جهان است». چین در دهه‌ی اخیر برخی از دارایی‌های کشورهای پردرآمد را در بخش‌های معدن، حمل‌ونقل، و صنعت خریداری کرد که از مهم‌ترین آنها باید به خرید شرکت کامپیوتری IBM توسط لنوو^۱ در سال ۲۰۰۵، ادغام کمپانی اتومبیل‌سازی ولوو^۲ سوئد توسط شرکت جیلی^۳ در سال ۲۰۱۰ (نولان، ۲۰۱۲: ۹۸) یا موافقتنامه‌ی امتیاز ۳۵ ساله ترمینال کانتینری پیرائوس یونان^۴ توسط گروه کاسکو^۵ در سال ۲۰۰۹ (دویچلند نیوز، ۵ فوریه ۲۰۱۴) اشاره کرد.^۶

در همین حال شرکت‌های غربی نیز به‌طور پیوسته موقعیت خود را در چین از طریق افزایش سرمایه‌گذاری در شرکت‌های چینی از ۵۲ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۲ به ۱۰۶ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۰، به دلیل مقادیر بالای ارزش افزوده، فروش و صادرات، بهبود بخشیدند.^۷ بیش از همه، خودروسازان عمده‌ی غربی سرمایه‌گذاری‌های مشترک با شرکت‌های چینی رقم زدند تا از هزینه‌های تولید ارزان و بازار بزرگِ مهیا از سوی یک

^۱ Lenovo

^۲ Volvo

^۳ Geely

^۴ Piraeus Container Terminal

^۵ Cosco-Group

^۶ خصوصی‌سازی‌های بعدی در بندر پیرائوس توسط جناح چپ حکومت یونان در ژانویه ۲۰۱۵ متوقف شد، اما مجدداً تحت فشار بستن کاران اتحادیه اروپا و صندوق بین‌المللی پول به جلو رفت؛ نگاه کنید به: بارنارد، ۲۰۱۵.

^۷ نولان (۲۰۱۲: ۹۵-۸۴) سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی و تملک‌های شرکت‌های آمریکایی و آلمانی را در چین بر حسب بخش‌های اقتصادی فهرست می‌کند.

طبقه متوسط روبه گسترش منتفع شوند.^۱ جهانی سازی زنجیره‌ی ارزش بازارهای نوظهور را به روی سودطلبان غربی گشود و صنایع محلی را در زنجیره‌های فراملیتی عرضه، قرارداد و مقاطعه کاری درگیر کرد. طبق استدلال نولان جمله‌ی «شرکت‌های ما در درون کشور آنها موقعیت ایجاد می‌کنند»، تفکر رابرت ریچ وزیر کار اسبق آمریکا (۹۷-۱۹۹۳) را در دو مقاله‌ی وی در *هاروارد بیزینس ریویو*^۲ با عنوان «ما که هستیم؟» (۱۹۹۰) و «آن‌ها که هستند؟» (۱۹۹۱) بازتاب می‌دهد؛ پاسخی بر این واقعیت که شالوده‌ی ملی صنایع آمریکا از طریق ادغام‌های بین‌المللی و سرمایه‌گذاری بین-کشوری زیرورو شده است.^۳

در سال ۲۰۰۵ خرید کمپانی نفتی یونی لوکال^۴ توسط شرکت نفت فلات قاره چین^۵ به دلیل مخاطرات امنیت ملی متوقف شد.^۶ کمپانی‌های نفتی چینی تحت مالکیت دولت که به میزان زیادی وابسته به واردات نفت بودند، در پی یافتن یک جای پای محکم در بازار بین‌المللی بودند که در انتهای دهه‌ی ۱۹۹۰ دچار ساختاری شدیداً انحصاری بود. رویداد مشابه دیگر هنگامی بود که شرکت چاینالکو^۷ در پی کسب یک موقعیت استراتژیک در شرکت معدنی استرالیایی ریو تینتو^۸ در سال ۲۰۰۹ بود. همین روش از

^۱ از جمله باید به مشارکت فولکس واگن، جنرال موتورز، هیوندای، تویوتا، سیتروئن، فورد، بی ام و، مرسدس بنز و فیات در سال ۲۰۱۳ اشاره کرد.

^۲ Harvard Business Review

^۳ نولان، ۲۰۱۲: ۱۱

^۴ Unilocal

^۵ CNOOC

^۶ این رویداد بازتاب زیادی در رسانه‌های بین‌المللی داشت و با جزئیات زیاد در کتاب‌های اریگی (۲۰۰۷: ۸۳-۲۸۰) و نولان (۲۰۱۲: ۹۹-۸۰) تحلیل شد.

^۷ chinalco

^۸ Rio Tinto

سوی یک شرکت فرانسوی^۱ در قبال چین به کار رفت (لوموند، ۷ دسامبر ۲۰۱۴). شرکت‌ها و دولت‌های غربی بر خلاف تعهد خود به حرکت آزاد سرمایه، بازارهای خود را به روی جویندگان چینی بستند، این سیاست چینی‌ها را به جای خرید شرکت به تملک سهام سوق داد.^۲ آن‌ها همچنین سرمایه‌گذاری چین را به کشورهای در حال توسعه و اقتصادهای نوظهور تغییر مسیر دادند.

تا به امروز، مسیر مالکیت جهانی وارون نشده است، برعکس، درحالی‌که بین ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۹ مجموع سرمایه‌گذاری مستقیم چین به مقصد کشورهای خارجی^۳ هشت برابر شد، این بحث در رسانه‌ها داغ شد که «چین در حال خریدن جهان است»؛ اما در حقیقت هنوز کسری بزرگی در سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی چین وجود دارد و جریان ورودی سرمایه‌گذاری خارجی مستقیم^۴ به این کشور بسیار بیش‌تر از سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی چین در سایر کشورها است. علاوه، سرمایه‌گذاری چین در کشورهای پردرآمد ناچیز است: در سال ۲۰۰۹ عدد آن ۲۷ میلیارد دلار در مقایسه با ۵۰۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری غرب در چین است (نولان، ۲۰۱۲: ۹۵ و پس از آن). تنها ۶۷ درصد از مجموع جریان‌ات خروجی سرمایه‌گذاری مستقیم چین در سال ۲۰۰۹ به هنگ‌کنگ و ماکائو روانه شد (نولان، ۲۰۱۲: ۹۵ و دیلی چین، ۷ جولای ۲۰۱۴).

همچنین در درون کشور چین، سرمایه‌گذاری خارجی از طریق فعالیت تولیدکنندگان بخش خصوصی چین با شرکت‌های استراتژیک تحت مالکیت دولت تفاوت دارد. هنگامی که تولید بخش خصوصی جهانی می‌شود، چه نتیجه‌ی عملکرد تولیدکنندگان

^۱ Club Mediterranee by Fosum

^۲ سایر گروه‌های سیاسی و تجاری غربی از سرمایه‌گذاری‌های چین استقبال - و برای تسهیل ورود به بازار چین شراکت کردند (لوموند، ۷ دسامبر ۲۰۱۴).

^۳ FDI outward stock

^۴ Inward

دیاسپورا باشد یا فعالیت تولیدکنندگان سرزمین اصلی چین، طی این فرایند شغل‌های نیازمند مهارت پایین از چین به کشورهای در حال توسعه تغییر مکان می‌یابند تا کارکردهای شغلی که حفظ آنها در درون کشور ضروری است، ارتقا یابند. به‌عنوان مثال در منسوجات یعنی مهم‌ترین بخشی که تاکنون جهانی شده، گزاره فوق بدان معنی است که ریسندگی و بافندگی باید در چین حفظ می‌شد، اما پوشاک در کشورهای همسایه‌ی آسیایی یا سایر کشورهای جنوب جهانی تولید می‌شد. ارتباطات مبتکرانه و بین-شرکتی به میزان زیادی به دیاسپورای چینی و هموارسازی مسیر از سوی آنها برای سرمایه‌گذاری خصوصی بعدی بستگی داشت، به‌ویژه بعد از سال ۲۰۰۶ که اصلاحات در مقررات کار، هزینه‌های نیروی کار را بالا برد.

سرمایه‌گذاری‌های خارجی در زیرساخت، حمل‌ونقل و ساختمان از طریق شرکت‌های بزرگ تحت مالکیت دولت، و نهایتاً همکاری شرکای خصوصی در حین اجرای قرارداد، انجام می‌شوند. کمپانی‌های چینی با توجه به فعالیت انحصاری خود و داشتن امتیازات دولتی، رقبا‌ی غربی جذاب بیش‌تری دارند. برعکس، شرکت‌های غربی اغلب کارگران خود را مانند یک بسته‌ی پستی با خود حرکت می‌دهند، و با انتقاد بی‌توجهی به بازارهای کار محلی و ترویج احساسات ضدچینی روبرو هستند (نولان، ۲۰۱۲: ۷۴). در درجه‌ی اول، هدف گذاری سرمایه‌گذاری خارجی نه بر بازدهی سرمایه، بلکه بر اطمینان از حصول به مواد اولیه، کالاهای کشاورزی، نهاده‌های واسطه‌ای، دسترسی به تکنولوژی ارتقایافته و همچنین بازارهای فروش است. شبکه‌سازی روابط به قسمی در درون ملاحظات استراتژیک چین حکم شده که موقعیت چین در تقسیم کار بین‌المللی را قوام بخشد و جهت‌گیری آن هرچه بیش‌تر معطوف به چین باشد.

کاوش‌های تطبیقی ویکتور کراسلیشچکوف^۱ درباره‌ی بیره‌های شرق و جنوب شرق آسیا و تجربه‌ی صعود موفقیت‌آمیز برخی دولت‌های آمریکای لاتین مطالعه‌ی سودمندی

^۱ Victor Kraislshchikov

برای تعیین صحت و سقم تفسیرهای خام درباره‌ی صعود چین به مرکز - در اینجا صحبت از جاه‌طلبی‌های هژمونیک یا پسا هژمونیک نیست - است. کراسیلشیکوف در مطالعه‌ی خط سیر توسعه‌ی دسته‌ی اول و دسته‌ی دوم برهه‌های آسیای جنوب شرقی، شواهدی نمی‌بیند که از ایده‌ی رنسانس آسیای شرقی حمایت کند. به رغم نظام‌های سیاسی مختلف در این کشورها، برون‌یابی آنها از طریق وابستگی به مراکز جهانی تحقق یافت. این کشورها از طریق پیروی از الگوی توسعه‌ی کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی، به توسعه‌ی صنعتی و تکنولوژی نایل شدند. مع‌هذا، موفقیت نیمه‌پیرامونی^۱ مجموعه‌ای از تله‌ها را می‌گستراند. به فرض اگر موفقیت حاصل شود، مربوط به بخش‌هایی بود که گوی سبقت را از دست داده بودند و بنابراین تعیین شده بود که آن بخش‌ها به مکان‌های پیرامونی منتقل شوند، در حالی که مرکزها به یک مسیر جدید وارد شده بودند. مطابق دیدگاه کراسیلشیکوف، ویژگی محافظه‌کارانه‌ی مدرنیزاسیون که با ابزارهای اقتدارگرایانه تحقق یافت، تضمین کرد که قدرت نیروی کار ارزان در تولید صادراتی بسیج شود، بدین سان درآمد بالا یا منفعت نهایی بالای تولیدکنندگان با کاهش هزینه‌ها و تضمین عرضه عملی شود. شرط لازم برای موفقیت افزایش نابرابری، و همزمان با آن توقف جریان سرریز حاصل از رشد به مناطق پیرامونی و لایه‌های گسترده‌تر جمعیتی بود. این مسئله توضیح می‌دهد چرا تکانه‌های اولیه‌ی صعود موفقیت‌آمیز که از طریق تلاش‌های ملی و چرخه‌های تولید جهانی تقویت می‌شد، تغییر اقتصادهای نیمه‌پیرامونی به مراکز را عملی نکرد. برعکس، همین که نیمه‌پیرامون‌ها به سطح معنی از توسعه صنعتی نایل می‌شدند، عقب‌گرد می‌کردند زیرا نخبگان محلی تمایلی به غلبه بر عدم تعادل‌های اجتماعی و منطقه‌ای نداشتند (کراسیلشیکوف، ۲۰۱۴). دسترسی به نیروی کار ارزان مانع اجرای تکنیک‌های پیچیده‌تر بود، انسدادی بر توسعه در سطحی بالا و محروم‌کننده طبقات متوسط آموزش دیده از پیشرفت اجتماعی موردانتظار و موعود.

^۱ Semi-peripheral Success

هیچ‌کس نباید بدون توجه به نقش چین در بازیابی قدرت منطقه‌ای، این کشور را با دولت‌های کوچک و به لحاظ سیاسی وابسته‌ی منطقه مقایسه کند. نقشی را چین در سده‌های گذشته نیز ایفا کرده بود. این پرسش هنوز به روی محققان گشوده است: آیا چین در همان دام‌هایی که کشورهای بزرگ آمریکای لاتین و بره‌های آسیایی پیش از این گرفتار شدند، قرار خواهد گرفت؟ دلایلی موجه وجود دارند که چین از دولت‌های فوق متمایز باشد زیرا میراث تاریخی، اندازه، و زمان‌مندی دقیق، این کشور را قادر خواهد کرد بر محدودیت‌هایی که پیشرفت بره‌ها را متوقف کرد غلبه کند و این کار را نه تنها از طریق فعال‌سازی منابع عظیم داخلی بلکه با ایجاد همکاری‌های بین‌المللی جدید با سایر اقتصادهای نوظهور در اقصی نقاط جنوب جهانی پیش ببرد. چین ممکن است به‌عنوان یک قطب واسطه عمل کند و نهایتاً بر خلاف پیش‌فرض کراسلیشیکوف، بر محدودیت‌های مدرنیزاسیون محافظه کارانه غلبه کند.

منسوجات و پوشاک: تبلور اصلاحات و تجدیدساخت اقتصادی

در چین

این قسمت از مقاله به بخش تولید کارخانه‌ای خصوصی، به‌ویژه منسوجات و پوشاک، می‌پردازد.^۱ بعد از ارائه‌ی خلاصه کوتاهی از مسئله، گذار از تولید مقاطعه‌کاری جهانی به تولید در سطح بالا را بیان می‌کنیم که اجازه‌ی افزایش درآمد و مصرف را به بخش بزرگ‌تری از جمعیت چین داد. همچنین چشم‌اندازها و محدودیت‌های تولید در بالاترین سطح زنجیره‌ی کالایی را برمی‌شمریم. نتایج این مطالعه در نقطه‌ی مقابل تفسیرهای رقیب

مطابق طبقه‌بندی بین‌المللی، صنعت منسوجات تولید الیاف و پارچه را شامل می‌شود، در حالیکه^۱ صنعت پوشاک به تولید انواع لباس از پارچه اشاره دارد. در مورد البسه‌ی بافتنی، هم تولید پارچه و هم تولید نهایی محصول به‌عنوان صنعت منسوجات طبقه‌بندی می‌شود. در این جا واژه‌ی «منسوجات» را برای کل خط تولید از طراحی تا تولید نهایی به کار می‌بریم.

قرار دارد که چالش هژمونی یا دام مدرنیزاسیون را محدودکننده‌ی گذار چین به جایگاه مرکزیت اقتصادی می‌داند. نهایتاً، این پرسش مطرح است که آیا استفاده از مدل‌های مرکز/پیرامون به فهم موقعیت چین در اقتصاد جهانی کمک خواهد کرد.

از تولید قراردادی تا بازیگری جهانی

منسوجات و پوشاک نخستین بخش‌هایی بودند که از زعامت شرکت‌های دولتی خارج شدند و مشمول خصوصی سازی قرار گرفتند. بعد از تجدیدساخت سال ۱۹۹۳، سهم دولت در بخش منسوجات/پوشاک از ۹۸ درصد به ۲۰ درصد افت کرد، کمپانی‌ها بسته یا خصوصی شدند و ۱٫۵ میلیون کارگر اخراج شدند.^۱ همزمان، کارکنان قبلی به استراتژی‌های سرمایه‌گذاری در مناطق نوپا - نخست در مناطق ویژه‌ی تولید صادراتی،^۲ سپس در شهرهای ساحلی و نهایتاً در تمام استان‌های ساحلی تشویق شدند (شیائولان و یونینگ، ۲۰۰۷). مناطق صنعتی بزرگ با رشد قارچه‌گونه، میزبان سالن‌ها و اقامتگاه‌های تولیدی شدند. سال‌های ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۶ را می‌توان دوره‌ی تولید قراردادی نامید.^۳

صنایع خصوصی از طریق فرایندهای CMT^۴ یا OEM^۵ - به زبان ساده، به واسطه عملیات کاربر در پایین‌ترین حد زنجیره‌ی کالا-شرکت‌های غربی و ژاپنی را تأمین می‌کردند. نیروی کار از طریق کارگران مهاجر و سیار تدارک شد، که به آن‌ها اجازه داده شد روستاهای موطن خود را ترک کنند اما اجازه‌ی ثبت خانوارها در محل کار را به‌دست نیاوردند (آلکساندر و چان، ۲۰۰۴). آن‌ها مجبور به کار در ساعات طولانی برای

^۱ آمار سال ۲۰۱۱ از هولدینگ منسوجات شانگهای.

^۲ EPZs

^۳ درباره دوره بندی سیاست‌های توسعه چین پس از گشایش دهه ۱۹۸۰ نگاه کنید به: ونتن، ۲۰۱۱:

^۴ Cut Make Trim

^۵ Original Equipment Manufacture

دستمزدهای اندک بودند، و کنترل بر آن‌ها شامل خوابگاه‌های شان هم می‌شد (چان، ۲۰۰۱ و ۲۰۱۰؛ پون، ۲۰۰۵). مشتریان خارجی با برون‌سپاری کارها به پیمان‌کاران فرصت یافتند در هزینه صرفه‌جویی کنند، از یک سوی با اتکا به ارزش اضافی^۱ نیروی کار کارخانه‌ای و از سوی دیگر با تکیه بر ارزش انتقالی^۲ پول پرداخت نشده به نیروی کار، به دلیل انجام فعالیت توسط خانواده‌های مهاجران. تقاضای ایجادشده سهم مازاد تجاری فزاینده چین با آمریکا را به میزان ۱,۶ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۱ بالا برد، و بودجه‌ی آمریکا را از طریق خرید اسناد خزانه‌داری این کشور تثبیت کرد. از دهه‌ی ۱۹۹۰ به بعد، زنجیره‌های تولید در بخش منسوجات به لحظه‌ی گذار از «تولیدمحوری» به «خریدارمحوری» رسیدند: درحالی‌که در رویکرد تولیدمحور، کمپانی‌ها ساخت و تولید را به شرکت‌های تابعه تغییرمکان دادند، در رویکرد خریدارمحور کمپانی‌های صاحب برند و خرده‌فروش که در جستجوی پیمانکاران متنوع مستقل هستند، غلبه دارند (گرفی و ممدوویچ، ۲۰۰۳؛ کوملوسی، ۲۰۱۰).^۳

حصول موافقتنامه جهانی منسوجات^۴ در سال ۲۰۰۴ یافتن منابع در چین و برون‌سپاری به این کشور را تسریع کرد، چراکه به سیستم سهمیه‌های صادراتی که در چارچوب توافقنامه‌ی مولتی فایبر در سال ۱۹۷۴ برقرار شد و توسط توافقنامه‌ی جهانی منسوجات در سال ۱۹۹۴ با هدف حمایت از صنعت منسوجات غرب دنبال شد، پایان داد. هنگامیکه

۱ Surplus value

تفاوت میان مزد کارگر و ارزش کالایی که طی یک دوره معین تولید می‌شود می‌شود می‌شود-م.

۲ Transfer value

^۳ نمونه‌ی معرف این کمپانی‌ها، وال مارت است. برای بحث مبسوط درباره‌ی رویکرد خریدارمحور و استراتژی کمپانی‌هایی مانند وال مارت نگاه کنید به: اریگی، ۲۰۰۷-م.

۴ World Textile Agreement

سه‌میه‌ها لغو شدند، ظرفیت تولید چین بر خریداران جهانی «اثر مکنده»^۱ گذاشت. حالا مشتریان ترجیح می‌دادند از چین خرید کنند و این روند «خریداران جهانی» را تشویق کرد به چین متمایل شوند تا از زنجیره‌ی کامل کالا که پیمانکاران و کارگزاران چینی عرضه می‌کردند، بهره‌مند شوند (فرنس چیلد و ویک، ۲۰۰۴: ۱۶-۹).

در عین حال، حکومت چین اهداف خود را تغییر داد. تولید صادراتی مستقیم برتری یافت و استراتژی‌های جدید برای ارتقای موقعیت چین در زنجیره‌ی کالا معرفی شدند. از جمله، تغییر رویکرد از از ایفای نقش پردازش‌کننده‌ی پیمانکاران خارجی به کنترل‌کننده اهداف عملکردی در بالاترین سطح که به چین اجازه می‌دهد به یک کشور پردرآمد تبدیل شود، اولویت دادن به ثروت‌آفرینی برای مردم به جای «خریداران جهانی» و مصرف‌کنندگان غربی، و جایگزینی تدریجی بازارهای صادراتی با بازارهای داخلی (مؤسسه‌ی رفرم و توسعه‌ی چین، ۲۰۱۱؛ کنگره‌ی ملی خلق چین، ۲۰۱۱-۱۵).

اجرای استراتژی جدید زمان می‌برد و نیازمند تغییرات گذاری برای سازگاری بنگاه‌های قدیم و جدید است. مع‌هذا، اولویت سیاسی حزب کمونیست و حکومت چین پشتیبانی از تغییرات بود. آن‌ها همان‌طور که زمینه را برای بنیادها و کمپانی‌های خصوصی به‌منظور بهره‌کشی کامل از کارگران خود بازگذاشته بودند، حالا الزامات مربوط به مقررات کار، حداقل دستمزدها، امنیت اجتماعی، افزایش درآمد، موقعیت اجتماعی، و قدرت خرید کارگران را در اولویت قرار دادند.^۲ مقررات گذاری در واکنش به اعتراضات عظیم کارگری اجرا شد که میلیون‌ها نفر را در سراسر کشور درگیر کرد (اگر و فوچس و دیگران، ۲۰۱۱؛ و پون و چانگ، ۲۰۱۰). حل تضادهای کارگران کارکرد نهادی یافت، طوری که به حکومت اجازه داد از اعتراضات کارگران برای سازگار کردن کارفرمایان با

^۱ hoover effect

^۲ قانون قرارداد کار ۲۰۰۷ و قانون امنیت اجتماعی ۲۰۱۰؛ نگاه کنید به ژانگ (۲۰۱۰: ۲۳۰ به بعد). حداقل دستمزدها توسط حکومت‌های استانی و بخشی، الزامی شد.

وضعیت جدید استفاده کند.^۱ مالکان کارخانه‌ها تنها از بابت ارتقای تولید خود تحت فشار نبودند، بلکه با انفجار هزینه از جانب افزایش دستمزدها، کاهش ساعات کاری و تأمین امنیت اجتماعی کارگران مواجه بودند. در نهایت، آن‌ها از تولید با تکنولوژی پایین دست کشیدند و به فعالیت‌های با سودآوری بیش‌تر گرویدند. این ارتقای موقعیت بر بخش منسوجات و پوشاک نیز اثر داشت طوری که مدل‌های سطح پایین و کم‌بهره‌ی CMT و OEM را با روش‌های پربازده ODM^۲ یا OBم^۳ جایگزین کردند.^۴

«تجربه‌ی صنعت منسوجات باید حمایت محیطی و ایمنی باکیفیت را تقویت کند، برندسازی مشارکتی را ترویج کند و سطح ماشین‌آلات را بهبود بخشد» (کنگره‌ی ملی خلق چین ۱۵-۲۰۱۱: فصل ۹). سیاست‌های برنامه‌ی پنج‌ساله دوازدهم چین درباره‌ی صنعت پوشاک شامل موارد زیر بود:

تقویت صنعتی‌شدن و کاربست الیاف با تکنولوژی بالا، و الیاف مشتقه‌ی نسل جدید. شتاب دادن به تولید منسوجات صنعتی. تقویت بومی‌سازی دستگاه‌ها و لوازم بانفدگی سطح بالا. حمایت از بازیافت تولیدات نساجی قدیمی و زاید.^۵

^۱ برنامه عمل حقوق بشر چین، ۸۱۰۰۰۰ خشونت مرتبط با نیروی کار و قوانین اجتماعی در سال ۲۰۱۰-۲۰۰۹ فهرست کرد. ۱۴۰۰۰ کمیسیون داوری تشکیل جلسه دادند، و بیش از ۲ میلیون فعال سیاسی در حل تضادهای نیروی کار پادرمیانی کردند. دیلی چین، ۱۵ جولای ۲۰۱۱.

^۲ Original Design Manufacture

^۳ Original Brand Manufacture

^۴ در مقایسه با OEM ، ODM شامل همه خط تولید از طراحی تا تولید نهایی برای خریدار-مشتری می‌شودمی‌شود، درحالی‌که OMB تولید را تحت یک لیبل یا برند پیش می‌برد.

^۵ کنگره‌ی ملی خلق چین ۱۵-۲۰۱۱: ستون ۴، فیلدهای اصلی تولید، خبرگزاری شین‌هوا.

به عبارت دیگر، صنایع مصرفی چینی تحت مالکیت خصوصی ارزش افزوده‌ی بالاتری را با کمک نوآوری در تولید (تولیدات جدید)، نوآوری فرایند (تکنولوژی‌های جدید)، و تدارکات (ساماندهی زنجیره‌های کالا) ایجاد کردند.

آمارهای صنعتی ثابت می‌کند چین توانست به بخش‌های جدید ورود کند و زنجیره را ارتقا دهد، و از این طریق به موقعیت «کسب ارزش» برسد. یک نتیجه این که، سهم صنایع منسوجات و پوشاک در تولید صنعتی کل از ۲۰ درصد در سال ۱۹۹۰ به ۸ درصد در سال ۲۰۱۰ رسید. به علاوه، بازدهی و بهره‌وری نیروی کار افزایش یافت.

برنامه‌ی پنج‌ساله به‌دقت بخش‌های استراتژیک نوظهور مانند نسل جدید IT، صنایع انرژی‌گه، بازیافتی و بیولوژیک، تجهیزات هواپیمایی و ترافیک ریلی، ماهواره، نسل جدید انرژی خورشیدی، هسته‌ای و نوری و غیره را برشمرد که چین باید در آنها تکنولوژی فشرده و دانش را بر مبنای مسیر رشد بکار گیرد (کنگره‌ی ملی خلق ۱۵-۲۰۱۱: فصل دهم). بنابراین، بخش منسوجات هنوز نقش مهمی در ارزش افزوده‌ی صنعتی و اشتغال دارد. منسوجات و پوشاک بخش‌های در فعالیت‌های مهارت‌محور، متمرکز بر تکنولوژی و ارزش‌آفرین، نیز در ایجاد و کنترل زنجیره‌های کالا از طریق برندسازی کمپانی پیشگام هستند.

از سال ۲۰۰۶ فشار مالی و حقوقی سنگینی بر تولیدکنندگان قراردادی در مناطق ساحلی ایجاد شد تا سیاست‌های برنامه جدید را عملی کنند. هزاران کمپانی قادر به انجام رهنمودها نبودند و برای آن‌ها نتیجه‌ای غیر از ورشکستگی باقی نبود (دیلی چین، ۲۵ ژوئن ۲۰۱۱). اما تعداد زیادی از کمپانی‌ها توانستند با مدل قدیمی دستمزدهای پایین و تولید در پایین‌ترین سطح بقا یابند. سایر کمپانی‌ها نیز که بخت و سرمایه‌ی کافی داشتند خیزش و تجدید ساخت موفقیت‌آمیز داشتند، به تولیدات و تکنولوژی‌های جدید ورود کردند، و تدارکات جدید را به بخش منسوجات و پوشاک گسیل کردند.

دوزندگی و تولید لباس کشفاف و اجد پتانسیل بالا برای افزایش بهره‌وری نیروی کار نیست، بنابراین این فعالیت‌ها از استان‌های ساحلی به استان‌های داخلی چین یا به ویتنام،

کامبوج، لائوس، اندونزی، یا آفریقای جنوب صحرا برون‌سپاری می‌شوند که نیروی کار در آن نقاط بسیار ارزان‌تر است. متقابلاً، نخ‌ریسی، بافندگی و گره‌زنی به تولید با تکنولوژی‌های پیشرفته و تولیدات سطح بالا مجال بروز می‌دهد که بخش منسوجات را به یک سطح سرمایه‌طلب و تکنولوژی‌بر منتقل می‌کند.

در شرق کشور تنها آن‌دسته از شرکت‌های پوشاک که قادر بودند از طریق امکان‌بخشی به تولید سطح بالا، برندسازی و تبلیغ، به واسطه‌ی بهبود کیفیت مواد، ماشین‌ها، مهارت‌های کاری، و نظارت فرایندی، و نهایتاً با برون‌سپاری تولیدات کاربر به مناطق ارزان‌تر، موقعیت خود را در زنجیره‌ی کالا ارتقا دهند؛ می‌توانستند از پس چالش تجدیدساخت اقتصادی برآیند. ما این نوع از شرکت‌ها را در بخش ریسندگی بافندگی می‌بینیم، که پارچه‌ها و الیاف کیفیت بالا را برای پوشاک مد، منسوجات خانگی، و کاربردهای فنی ارائه می‌کند.

تجدیدساخت اقتصادی در بخش منسوجات و پوشاک به پیکره‌بندی مجدد فضای، در سطح داخلی چین و در سطح بین‌المللی، انجامیده است. تا همین اواخر، تولید صادراتی در استان‌های ساحلی شرق و جنوب چین متمرکز بود. تلاش‌های توسعه‌گرایانه به برون‌سپاری عملیات کاربر به مناطق داخلی چین منتهی شد. شعار «عزیمت به غرب» در گزارش‌های سیاسی مورد تأکید واقع شد و با استراتژی‌های حکومت مرکزی، هم در زمینه‌ی عرضه‌ی مشوق‌ها و هم از بابت فشار به حکومت‌های محلی برای پی‌گیری آن، گره خورد. بنابراین پیرامون‌های بزرگ داخلی چین به حرکت درآمدند. در این لحظه، سیستم ثبت اطلاعات خانوار^۱ از نو گردآوری شد تا ابزاری سودمند برای گمارش مردم در یک مکان خاص شود. داشتن لیاقت و قابلیت در بین مهاجران می‌توانست در جذب و مقیم کردن نیروی کار ماهر سودمند باشد، درحالی که کارگران مهاجر غیرماهر در یک وضعیت غیرمطمئن، موقتی بودند که در آن امکان عودت آن‌ها به روستاهای زادگاه خود

^۱ Hukou

یا شهرهای در حال رشد در مناطق داخلی وجود داشت (کوملوسی، ۲۰۱۳: ۵۰). برای مثال شهر چونگ کینگ که یک منطقه‌ی شهری رونق یافته در مناطق داخلی چین بود، حکومت محلی اجازه یافت یک میلیون را ثبت اطلاعات کند تا اقامت دائم برای مهاجران تازه را رسمیت بخشد (نیو تسایتونگ، ۱۸ اگوست ۲۰۱۱).

استراتژی بعدی «غریمت به جنوب» بود، استفاده از زنجیره‌های عرضه‌ی OEM در کشورهای در حال توسعه برای ایجاد ترکیبات نیازمند مهارت پایین. کمپانی‌های چینی شرکت‌های تابعه را در میان تولیدکنندگان مقاطعه کار محلی کشورهای جهان سوم به دلیل تقاضاهای برون‌سپاری بیش‌تر ایجاد کردند. در حقیقت کارفرمایان چینی - که بسیاری از آن‌ها بخشی از دیاسپورای چینی بودند - سایت‌های تولیدی را در دهه‌ی ۱۹۹۰ در کشورهای در حال توسعه برپا کردند. تولید منسوجات و پوشاک در خارج نوعی امکان برای سودآوری از سهمیه‌ی صادرات کشور میزبان به بازارهای غربی بود. بعد از آزادسازی تجارت جهانی منسوجات در سال ۲۰۰۴-۵، برون‌سپاری وارد مرحله‌ی جدید شد. مطابق استراتژی ارتقای تکنولوژیکی در درون چین، شرکت‌های چینی سیاست استفاده از سایت‌های تولیدی ارزان خارج کشور را توسعه دادند، که به آنها پارچه‌های ساخت چین را عرضه کرد و در عین حال این زمینه را ایجاد کرد که کارهای و ساده و نیازمند مهارت کم را به جنوب شرق آسیا یا آفریقا برون‌سپاری کنند. در مورد آفریقای جنوب صحرا، پنبه‌ی خام آفریقایی به چین وارد، و در آن‌جا پارچه تولید می‌شد و سپس برای دوخت و دوز به آفریقا برمی‌گشت، بنابراین یک تجارت تولیدی سه‌جانبه شکل می‌گرفت. کشورهای عقب‌مانده‌ی جنوب صحرا اولویت کارخانجات پوشاک متعلق به مالکان (دیاسپورای چینی در آفریقای جنوبی) بودند، جایی که بازار داخلی در خدمت کارفرمایان محلی کنترل‌کننده‌ی بخش صادرات بود (تراوب-مرترز، ۲۰۰۶). تحت قانون رشد و فرصت آفریقایی^۱ این پوشاک‌های تولیدی از ورود معاف از گمرک به آمریکا

^۱ African Growth and Opportunity Act (AGOA)

منفعت ایجاد کردند. در نتیجه‌ی این به اصطلاح مشوق، تولیدات پوشاک داخلی آفریقای جنوب صحرا به‌طور کامل جایگزین و از بنیاد سست شد (بنت، ۲۰۰۶). منفعت برندگان این قانون خرده‌فروشان و مصرف‌کنندگان آمریکایی و نیز شبکه کمپانی‌های چینی و شرکت‌های آفریقایی تابعه‌ی آن‌ها بودند.

خلاصه اینکه، تغییر مکان عملیات کاربر به مناطق داخلی چین و کشورهای آسیایی جنوب شرقی و آفریقایی، امکان توسعه‌ی بالا را به استان‌های ساحلی چین داد، طوری که کیفیت را بهبود و برندسازی را سرعت بخشند. آن‌ها با کنترل موفق بر زنجیره‌ی کالا توانستند تولید نهایی را به مشتری عرضه کنند، بدون این که به «خریداران جهانی» تکیه کنند. اما محدودیت‌ها یکی بعد از دیگری در راه بودند.

بخش منسوجات چین شرقی مواجه با محدودیت‌های ارتقای تکنولوژی

بعد از دلتای رود پیرل یعنی اولین خوشه‌ی صنعتی ویژه‌ی تولید صادراتی در ۱۹۸۰، منطقه‌ی صنعتی شانگهای و نیز استان‌های جیانگ‌سو و ژی‌جیانگ گزینه‌های بعدی بودند. دلتای رود یانگ‌تسه در سال ۱۹۸۵ به ناحیه‌ی ساحلی آزاد تبدیل شد (شیائولان/یونینگ، ۲۰۰۷). این منطقه تاریخی طولانی از تولید ابریشم و پنبه دارد. در پی جنگ‌های تریاک از سال ۱۸۴۲ تا ۱۸۶۰، شانگهای به یک قلمرو مستعمره تبدیل شد، مکان نخستین کارخانه‌های منسوجات در چین. در سال ۱۹۳۰، از بین ۲۸۵ هزار کارگر ۲۰۰ هزار نفر در کارخانه‌های منسوجات استخدام شده بودند که این تعداد در سال ۱۹۶۰ به ۵۵۰ هزار رسید. تا شروع دوره‌ی اصلاحات و سیاست درهای باز، شرکت‌های منسوجات و پوشاک دولتی در بلوک‌های صنعتی مرکزی شهری مستقر بودند. بعد از دهه‌ی ۱۹۹۰، نواحی مرکزی با چالش توسعه‌ی سریع مواجه شدند که که کارخانه‌های قدیمی را جابه‌جا یا آن‌ها را به نمایشگاه، فروشگاه و رستوران تبدیل کرد. صنعت به حومه‌های منطقه‌ی شانگهای یا به استان‌های مجاور نقل مکان کرد.

شما می‌توانید در همه‌ی شهرک‌های نواحی صنعتی بزرگی صدها و هزاران محوطه‌ی کارخانه‌ای پیدا کنید. در نتیجه‌ی توسعه‌ی دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ این نواحی امروزه با مشکلات جدی مواجه هستند و هزاران مورد از آن‌ها مجبور به تعطیلی شده‌اند. برخی نیز مثال‌هایی موفق از تجدید ساخت اقتصادی هستند.

مطالعه‌ی میدانی انجام‌شده در سال ۲۰۱۱ بر روی شش کمپانی (نگاه کنید به: کوملوسی، ۲۰۱۱)، تنوع گسترده‌ی مدل‌های کسب و کار را در چین شرقی نشان می‌دهد. آن‌ها آئینه‌ی تغییرات انجام‌شده در بخش منسوجات و چالش‌های این حوزه هستند. این کمپانی‌ها عبارتند از:

۱. کمپانی جیشان در شانگهای که پوشاک را با مدل CMT برای شرکت‌های اروپایی و ژاپنی تولید می‌کند.
۲. کمپانی دانفنگ در ژئی جیانگ که متخصص در تولید ساپورت برای خریداران آلمانی است.
۳. کمپانی جیشان در شانگهای که دارای خط تولید یکپارچه‌ی پوشاک ورزشی است با شرکت‌های تابعه‌ی خود در مناطق داخلی چین و خارج از کشور
۴. کمپانی نانچینگ در جیانگ سو که یک کمپانی بافندگی در پیوند با شرکت تولیدکننده‌ی کره‌ای است.
۵. کمپانی جیانگ بین در جیانگ سو که یک کمپانی ریسندگی و بافندگی در پیوند با تولیدکننده‌ی کره‌ای است.
۶. کمپانی چیندو در شانگهای که با شرکت دورنیر که یک تولیدکننده‌ی آلمانی ماشین‌های بافندگی با کیفیت بالا است، ارتباط دارد.

بخش پوشاک و منسوجات طیف گسترده‌ای از مدل‌های شرکتی را به نمایش می‌گذارد، از انجام کارکردهای مختلف در زنجیره‌ی جهانی کالا تا کارکردهای منتج به افزایش ارزش افزوده و توسعه‌ی برند. این کارکردها با برندهای غربی بر سر بازارهای

صادراتی و داخلی دچار چالش هستند. کمپانی‌های مورد مطالعه بازتاب‌دهنده‌ی نمونه‌وار دوشاخه شدن هستند.

کمپانی‌های اول و دوم میز کار بزرگ برای خریداران ژاپنی و غربی هستند و احتمالاً در معرض تعطیلی قرار دارند. کمپانی سوم که در تولید لباس‌های ورزشی تخصص دارد با چالش برنامه‌ریزی حکومت برای تجدیدساخت بخش پوشاک دست به گریبان است. کمپانی‌های چهارم و پنجم این مطالعه با این محدودیت مواجه هستند که چه‌گونه ارتقای صنعت منسوجات در یک کشور با عرضه‌ی نیروی کار فراوان، تحت فشار شرکت مادر از کره‌ی جنوبی قرار دارد. کمپانی ششم یعنی چیندو نیز با مسئله‌ی انتقال تکنولوژی از کارخانه ماشین‌های نساجی دورنیر آلمان و سازگاری دانشی با فنون جدید مواجه است.

حرکت به سمت مرکز اقتصاد جهانی؟

مطالعه‌ی میدانی نتایج زیر را تایید می‌کند:

نخست، ما با جابه‌جایی تولید سطح پایین^۱ از استان‌های ساحلی به مناطق داخلی چین و کشورهای در حال توسعه مواجهیم. تولیدکنندگان قراردادی در نواحی ساحلی پویا احتمالاً رو به تعطیلی می‌روند، یا راهی برای تولید تکنولوژی‌بر، توسعه‌ی برند، و عملیات واجد ارزش افزوده‌ی بالا در بالاترین حد زنجیره‌ی کالا، هم درون بخش منسوجات و پوشاک و هم فراتر از آن، پیدا کنند.

دوم، بنگاه‌های تولیدات قراردادی کوچک و با ارزش متوسط برای مدتی عملیات خود را به‌عنوان تأمین‌کنندگان خریداران و خرده‌فروشان غربی با مُدهای ارزان ادامه خواهند داد. روش آن‌ها نمونه‌ی معرفِ یک الگوی غیرمرسوم است که در بلندمدت از چین شرقی ناپدید خواهد شد، و بدون برجای ماندن ردپا از این کمپانی‌ها رخت برخواهد بست.

^۱ Low end manufacture

سوم، ارتقای بخش منسوجات بازارهای صادراتی جدید را به روی کمپانی‌های اروپایی متخصص در تولید ماشینی (آلمانی، سوئیسی، ایتالیایی) می‌گشاید. از این رو، سلسله مراتب بین مراکز صنعتی قدیمی و بازارهای نوظهور در سطحی جدید بازتولید شدند، و منافع بهبود تکنولوژیکی موفق چین را به تولیدکنندگان ماشینی تکنولوژی بالا تغییر مسیر دادند. فرایند ارتقای محدودیت‌ها و موفقیت‌های حرکت در توسعه را به‌طور همزمان نشان می‌دهد. به جای تعادل جهانی، شکاف تکنولوژیکی جدید رخ می‌نماید.

چهارم، برون‌سپاری عملیات کاربر از جمله برش، دوخت و دوز پوشاک به مناطق دارای مزیت دستمزد پایین، نیروی کار تازه‌نفس ارزان را به زنجیره‌ی کالا وارد می‌کند. حاصل ترقی استان‌های ساحلی به موقعیت مرکزی، پیرامونی شدن مناطق دیگر است. نواحی ساحلی در بهبود کلی بخش پوشاک و اثرات آن بر کشور ایفای سهم می‌کنند، اما اثر جانبی این فرایند قبل از همه ارتقای ناحیه‌ی خود است.

پنجم، مشاهدات بخش قبل مشکلات تبدیل فرایند ارتقا به عمل را حتی در خود نواحی ساحلی نشان می‌دهد. تولید منسوجات دارای تکنولوژی بالا نیازمند شرایطی است که به‌سختی با مدیریت فعلی مبتنی بر نیروی کار کم‌هزینه، کم‌مهارت در تولیدات قراردادی تحقق می‌یابد. در حالی که مدیران و مالکان تلاش‌های خود را بر ماشین‌آلات جدید متمرکز می‌کنند، آن‌ها اهمیت سرمایه‌ی اجتماعی را در ارتقای تکنولوژی و ضرورت آن در آموزش و انگیزش کارکنان را فراموش می‌کنند. تمایل به پس‌انداز در پرداخت دستمزدها و منافع اجتماعی هنوز غلبه دارد که مانع تبدیل دستاوردهای بالقوه بهره‌ورانه‌ی حاصل از تکنولوژی جدید به نتایج پایدار می‌شود.

ششم، همانطور که مورد کمپانی چیندو در شانگهای - که با تولیدکننده‌ی آلمانی ماشین‌های بافندگی باکیفیت بالا در ارتباط است - نشان داد ارتقای منسوجات چینی تحت غلبه‌ی تولیدکننده‌ی غربی صورت می‌گیرد. ماشین‌آلات در آلمان تولید می‌شود، و شرکت تابعه در شانگهای تنها به فروش، خدمات و بازآموزی می‌پردازد. بنابراین، شرکت غربی بر بازآموزی نیروی کار مشتریان خود پافشاری دارد، از این رو بر پیشرفت نیروی

کار آموزش دیده و آگاه تأکید دارند که موجد صعود اجتماعی و افزایش درآمد در چین است. معلوم نیست این روند تا چه حد مطلوب بخش پوشاک چین است.

در مجموع، مطالعه‌ی موردی فوق دیدگاه شکاکان نسبت به ترقی چین به عنوان یک مرکز جهانی جدید را تأیید می‌کند. ارتقای چین هنوز به کمال نرسیده است: صعود به مرکز یک هدف ادعایی است؛ و واقعیت هنوز با ادعاهای برنامه‌ی توسعه این کشور تباین دارد. با این حال، مشاهدات سلسله دلایلی ارائه می‌کنند که نشان‌دهنده‌ی تلاش‌های بلندپروازانه برای تجدیدساخت و تحول چین از یک تولیدکننده‌ی قراردادی به مکانی برای تولیدات واجد ارزش و مهارت بالا است که جریان کالاها را نه تنها در چین بلکه در مقیاس جهانی کنترل می‌کند.

در این لحظه است که چشم اندازه‌های یک تغییر هژمونیک در دستورکار قرار می‌گیرد. گذار به مرکز جهانی شرط ضروری برای چنین تغییری است. مع‌هذا، انتقال موقعیت به مرکز جهانی ضرورتاً همراه یک تغییر هژمونیک رخ نمی‌دهد. ما باید ضمن مباحثه درباره‌ی احتمال، شرایط و پیامدهای دگرگونی در نظم جهانی، از قلمروی ارتقا و همپایی در تکنولوژی فراتر رویم.

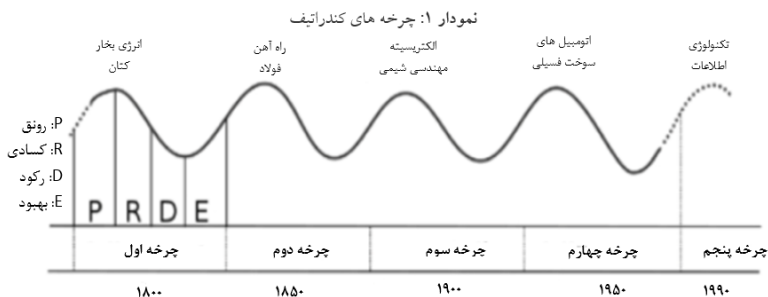
تغییر هژمونیک یا جهان چندقطبی؟

مباحثه درباره‌ی «چین» در غرب بسیار داغ است. فرافکنی‌های امیدوارانه و شک‌گرایانه اغلب تصویر اصلی را تیره می‌کنند، و این واقعیت را نادیده می‌گیرند که چین ولو با دارا بودن شهرهایی با رشد برق‌آسا، نواحی نوظهور و پویا، و یک طبقه‌ی متوسط بالنده هنوز یک کشور در حال توسعه است؛ عدم توازن‌های اجتماعی و منطقه‌ای در این کشور در حال فوران است و حکومت تحت سلطه‌ی حزب کمونیست، دگرگونی داخلی چین را با تلاش‌های سیاسی و اقتصادی فزاینده‌ی این کشور برای تبدیل شدن به یک بازیگر بین‌المللی مورد پذیرش و احترام جامعه‌ی جهانی هم‌راستا می‌کند. این هدف همگام با آرمان پذیرش و اشاعه‌ی میراث فرهنگی چین پیش می‌رود.

فهم پتانسیل چین برای گذار در مسیر قدرت‌های هژمون به اتخاذ زمینه‌ی تاریخی و ژئوپولیتیک نیاز دارد. چین متفاوت از دیگر کشورهای نوظهور، کشورهای جهان اول سابق، در صدد ترقی و تبدیل شدن به یک مرکز جهانی بر مبنای نقش تاریخی خود در رهبری قدرت اقتصادی و فرهنگی دنیا قبل از برآمدن هژمونی بریتانیا و آمریکا است. بازخیزی شرق بعد از بیش از ۱۵۰ سال تابعیت سیاسی و پیرامونی شدن اقتصادی، در حال اعاده‌ی موقعیت خوداتکایی قبلی است. اما آیا این پس‌زمینه، معرف تغییری هژمونیک خواهد بود که به چین یا دولت‌های جنوب جهانی تحت هدایت چین، اجازه خواهد داد بر هژمونی آمریکا غلبه کنند؟

نقطه‌ی تمایز بحث این است که آیا سیستم جهانی سرمایه‌داری می‌تواند از طریق انتقال به هژمون چین احیا شود یا خیر؟ احیای دوباره به چین اجازه خواهد داد توان صنعتی خود را (۲۰۰۸-۱۹۹۰) به یک چرخه‌ی جدید وارد کند، سپس وابستگی اولیه از پیشران‌های غربی را به ایجاد ظرفیت تحقیق و توسعه‌ی خوداتکا-ایجاد استانداردهای جدید در نوآورهای تولیدی و فرایندی در ۲۵ سال اخیر - تبدیل کند.^۱ این زمان‌بندی تقریباً با الگوی چرخه‌های کندراتیف همخوانی دارد، با این ادعا که پنج چرخه‌ی کندراتیف نه تنها چین را به سمت تبدیل شدن به یک مرکز جهانی سوق خواهد داد، بلکه نقطه‌ی اوج هژمونیک این کشور را تقویت خواهد کرد.

^۱ فرگوسن در گریفیتس/لوسیانی (۲۰۱۱)، فرانک (۱۹۹۸)، و منزل (۲۰۱۵) بر مبنای اندازه، میراث و حرکت موفقیت‌آمیز چین از این چشم‌انداز حمایت می‌کنند.



جدول ۲: چرخه‌های کندراتیف و هژمونی

هژمون	چرخه کندراتیف: فاز B	چرخه کندراتیف: فاز A	هژمون
نقطه‌ی اوج بریتانیا	۱۸۲۰-۱۸۵۰	۱۷۹۰-۱۸۲۰	ترقی بریتانیا
افول بریتانیا	۱۸۷۳-۱۸۹۶	۱۸۵۰-۱۸۷۳	بلوغ بریتانیا
نقطه‌ی اوج آمریکا	۱۹۱۴-۱۹۴۵	۱۸۹۶-۱۹۱۴	ترقی آمریکا
افول آمریکا	۱۹۷۳-۱۹۹۰	۱۹۴۵-۱۹۷۳	بلوغ آمریکا
نقطه‌ی اوج چین؟	۲۰۰۸-۲۰۳۰؟	۱۹۹۰-۲۰۰۸	ترقی چین
افول چین؟	تغییرات بستگی به هدایت ظرفیت‌ها، ایجاد استانداردها دارد.	توسعه‌ی ظرفیت صنعتی	بلوغ چین؟

چرخه‌های کندراتیف یا «امواج بلند رشد اقتصادی» به میزان کافی اثرات متناقض توسعه را بر ترتیبات فضایی مرکز و پیرامون در مقیاس منطقه ای و جهانی در نظر نمی‌گیرند. بعلاوه تغییرات منطقه‌ای در روابط مرکز-پیرامون بازتابی از چرخه‌های فراگیر جهانی می‌باشد، که خود دنباله‌ی «امواج بلند» است. هر دو مدل کاملاً ساختاری هستند و دلایل خوبی وجود دارد که بر اهمیت آن‌ها نباید بیش از حد تأکید شود. از این رو، آن‌ها باید به‌عنوان فرضیه لحاظ شوند، نه چارچوبی برای آزمون یافته‌های تجربی.^۱

سایر دیدگاه‌ها با پذیرش ادعای مقامات چینی نسبت به ویژگی صلح‌آمیز جاه‌طلبی‌های جهانی آن‌ها در یک جهان چندمرکزی، ایده‌ی چرخه‌ی هژمونیک بعدی درون چارچوب سیستم-جهانی سرمایه‌داری را رد می‌کنند (اریگی، ۲۰۰۷؛ والرشتاین، ۲۰۱۳). آن‌ها به‌رغم خطوط استدلالی متفاوت تأیید دارند پتانسیل ایجاد یک پیشرفت جدید با وفور منابع طبیعی و نیروی کار انسانی تهی شده است و احیای سیستمی تنها در صورتی رخ می‌دهد که نظم جهانی بعدی بر مبنای پایداری و عدالت اجتماعی باشد. آن‌ها از شروع عصری پسا سرمایه‌دارانه، پسا هژمونیک سخن می‌گویند، که به دنبال افول هژمونی آمریکا از راه می‌رسد. جوانی اریگی بر مبنای مطالعه‌ی تجربی خود به این قیاس منطقی رسیده که چین قدرت پیشگام در نظم جهانی جدید خواهد بود. طبق استدلال وی چین به جای اعمال هژمونی، بر اساس یک سیستم سیاسی قوی، که به جای انباشت سرمایه مبتنی بر روابط بازار است، رهبری خواهد کرد (اریگی، ۲۰۰۷: ۳۶۱). درحالی که مدل چرخه‌محور در مطالعه‌ی هژمونی‌ها، تداوم سیستم-جهانی سرمایه‌داری موجود را مورد پرسش قرار نمی‌دهد، اریگی، والرشتاین و دیگران فرض یک بحران نهایی را پیش می‌کشند، که چرخه‌ی سیستمی بلندمدت را که با برآمدن سرمایه‌داری در قرن طولانی شانزدهم شروع شد به پایان می‌رساند و حالا در حال نیل به هدف پایان سرمایه‌داری به‌عنوان یک سیستم تاریخی است. آن‌ها هیچ پتانسیلی در سیستم-جهانی سرمایه‌داری برای

^۱ برای فهم سیستمی-جهانی از چرخه‌های کندراتیف نگاه کنید به کوملوسی (۲۰۱۵).

غلبه بر بحران ساختاری کنونی آن نمی بینند. الگوی پساسرمایه‌دارانه ادعا ندارد چین رهبری دائم را از آن خود خواهد کرد، اما صریحاً پایان مدل برون‌گرایانه‌ی انباشت سرمایه مختص غرب را اعلام می‌کند. فرض می‌شود چین پتانسیل ایفای نقش رهبری در گذار به نظم جهانی آینده را دارد.

هر دو سناریو کاملاً ساختاری و نظری هستند. هم‌زمان، سناریوهایی رئالیستی هستند آگاه از این که کاهش هژمونی آمریکا دوره‌ای از رقابت قدرت‌های بزرگ را ایجاد خواهد کرد که در آن مراکز قدیمی برای بقای خود تقلا می‌کنند و مراکز جدید به موقعیت رهبری جهانی نایل می‌شوند، خواه این موقعیت توأم با یک چرخه‌ی هژمونیک جدید در سیستم جهانی سرمایه‌داری یا موجد اقتصاد بازار تحت هدایت چین و رای گذار هژمونیک باشد. آن‌ها همچنین بر این نکته توافق دارند که تضادهای فعلی که بازتاب بحران هژمونی آمریکا هستند ممکن است در موقعیت چیرگی قرار گیرند یا به یک آشوب دائمی راه دهند که شرایط حیات انسانی را آن‌چنان تغییر می‌دهد که تصور آن دشوار است. ویران‌شهر تصویرشده از سوی اُورکس و کانوی به ما کمک می‌کند این شرایط را تجسم کنیم، تأکید آن‌ها بر این است که چین پس از یک سناریوی وحشتناک فروپاشی اقلیمی در موقعیت رهبر قرار خواهد گرفت (اُورکس / کانوی، ۲۰۱۴).

برای چند لحظه آرمان‌شهرها و ویران‌شهرهای تصویرشده در فیلم و ادبیات را کنار و به جای آن، صورت‌بندی چین به‌عنوان یک مرکز را به بوته‌ی آزمون می‌گذاریم: نخست با نگاه به شاخص‌های احیای هژمونیک و سرمایه‌دارانه‌ی این کشور و دوم با تحلیل سناریوی تبدیل این کشور به قدرت پساسرمایه‌دارانه در یک جهان چندمرکزی.

شکل‌گیری چین به‌عنوان یک مرکز: نشانه‌های هژمونیک

شواهد فراوانی از شتاب چین در دستیابی به منابع جهانی (معادن، زیرساخت‌های ترافیک داده، مواد معدنی، مواد غذایی) دیده می‌شود، تا اقتصاد در حال رشد چین و نیازهای جمعیت آن تأمین شود. مقاومت شدید غرب علیه دستیابی چین به مالکیت شرکت‌های

غربی نشان از جاه‌طلبی مراکز قدیمی برای سد کردن مسیر یک کشور در حال ترقی و معرف همان سبک خاص برای توقف در پیشرفت کشورهای پیشرو است.

چین ایجاد نهادهای مالی مستقل را، هم در درون این کشور و هم در میان اعضای بریکس، تقویت می‌کند تا متعاقباً دلار را با یوان یا یک بسته‌ی ارزی جایگزین کند. افزایش همکاری جنوب-جنوب همراه با گسترش بازار داخلی، لزوم حمایت مالی از دلار آمریکا در قالب خرید اسناد خزانه این کشور را رفع خواهد کرد. چنین رویه‌ای به چین این فرصت را داده است تا نقش آمریکا در مبادله در یک بازار صادراتی باز را دچار خدشه کند. تقویت بازار داخلی در کنار بازارهای صادراتی غیر غربی اتکا به تقاضای آمریکا را کم‌رنگ خواهد کرد، این در حالی است که تطابق با رویه‌ی تجاری آمریکا باز صنعتی شدن این کشور را تقویت می‌کند.

شواهد متعددی از ادعاهای فرهنگی مبتنی بر میراث تاریخی، فرهنگ، ادبیات، و اشاعه‌ی فلسفه و زبان چینی وجود دارد. همزمان چین در حال مواجهه با غربی شدن سریع است و این پرسش هنوز مطرح است که آیا چین قادر خواهد بود فرهنگ‌پذیری غربی را بدون از دست دادن سنت‌های خود کنترل کند. قدرت فرهنگی چین در حال ورود به سپهر مقدس غرب است، با این قید مهم تفسیر چینی از سرمایه‌داری در برابر جایگزینی «هارمونی» با «دموکراسی» مقاومت می‌کند.

سرانجام اینکه، چین در حال ورود به مسابقه‌ی نظامی است. در مقایسه با قدرت‌های بزرگ قبلی این تحول هنوز در آغاز راه است. سرزنش چین به‌عنوان یک قدرت تهاجمی بهانه‌ای برای تأیید نظامی‌گری در منطقه‌ی اقیانوس آرام از طرف قدرت‌های استعماری سابق، آمریکا و متحدان منطقه‌ای آن است (نولان، ۲۰۱۳). خواه ناخواه، پیشرفت جهانی چین با حضور اقتصادی بین‌المللی این کشور توأم است. سیاست‌های تحریمی غرب علیه روسیه پس از مناقشه‌ی اوکراین، همکاری جنوب-جنوب را تقویت خواهد کرد. روسیه برای جبران تحریم‌های اتحادیه‌ی اروپا به سمت چین چرخش خواهد یافت، و برزیل، آرژانتین و آفریقای جنوبی ممکن است از افزایش تقاضا از جانب روسیه که تحت

محدودیت واردات غذا از اروپا قرار دارد منتفع شوند. جنگ‌های اقتصادی در کشاندن چین به سمت رقابت تسلیحاتی نقش ایفا می‌کند، که ممکن است بیش از ظرفیت اجتماعی و اقتصادی آن باشد.

شکل‌گیری چین به‌عنوان یک مرکز: نشانه‌های پاسرمایه‌دارانه

اگر ما به حزب کمونیست چین معتقد باشیم، تحول فعلی به گشایش «سوسیالیسم» در سال ۲۰۴۹، صد سال بعد از تأسیس جمهوری خلق چین، منتهی خواهد شد. این موضع به‌سختی می‌تواند با دانش آکادمیک جور در آید. اما تقدم سیاست‌های حزب بر فرایندهای متعارف تحول جوامع را به ما گوشزد می‌کند. پیش‌فرض‌های آکادمیک غربی در اغلب موارد ادراکات چینی را بازتاب نمی‌دهند.

ار قضا نشانه‌های پاسرمایه‌دارانه توسط دانشمندان غربی به چین نسبت داده شده است. تفاسیر شرق شناسانه از چین به‌عنوان یک منطقه‌ی ایستا، تاریک و استبدادزده که قرن‌ها بر مطالعات چین مسلط بود، تغییر کرده و موقعیت قوی، پیچیده و مؤثر چین در تمام طول تاریخ - به استثنای دوره‌ی صدساله‌ی جنگ‌های تریاک در ۱۸۴۲ تا انقلاب ۱۹۴۹- مورد تأکید است. کنت پومرانز، آندره گوندرفرانک، کائورا ساگی‌هارا، بین وونگ و سایرین که با عنوان «مکتب کالیفرنیا» به آن‌ها ارجاع می‌شود، رویکردی غیراروپایی را نسبت به چین پذیرفتند و به‌طور تجربی پیشرفت چین و سطح بالای توسعه‌ی آن را که تا قرن هجدهم جلوتر از دولت‌های اروپایی بود، تبیین کردند (فرانک، ۱۹۹۸؛ پومرانز، ۲۰۰۰؛ ساگی‌هارا، ۲۰۰۵؛ وونگ، ۱۹۹۷). جوانی اریگی در کتاب آدام اسمیت در پکن (۲۰۰۷) از مکتب کالیفرنیا فراتر رفت.

اریگی به تعریف فرنان برودل از سرمایه‌داری به‌عنوان نمود خاصی از اقتصاد بازار رجوع می‌کند، وی انحصار بازارها توسط دولت‌هایی که منفعت عمومی را به منفعت سرمایه‌داران گره زده‌اند در نظر دارد و سیستم تاریخی چین را به‌عنوان یک «اقتصاد بازار غیرسرمایه‌داری» و نه جامعه‌ی سرمایه‌داری تعریف می‌کند (اریگی، ۲۰۰۷: ۳۳۲). سیستم

فعلی چین که بر این میراث تاریخی ابنتا دارد، عناصر سرمایه‌دارانه را دوباره در خود وارد کرده بدون این که منافع دولت را تابع سرمایه نماید. مشاهده‌ی کالایی‌شدن سریع جامعه‌ی چین و افزایش میزان فعالیت‌های سرمایه‌دارانه در شرایط مشارکت محدود طبقات کارگر و فقیر، تفسیرهای متفاوتی را برمی‌انگیزد.

برای افراد تعلیم‌یافته با سنت غربی، فهم مارکسیستی روابط سرمایه-دولت و ارزیابی نسبت به پیوندی^۱ که اریگی بین عناصر سوسیالیستی و کاپیتالیستی مدنظر دارد دشوار است. همین دشواری برای متفکران لیبرال که روابط سرمایه‌دارانه را همچون مکانیسم بنیادین جهانی از روابط جامعه-بازار می‌نگرند، وجود دارد. در مقابل، رویکردهای پسااستعماری ادعا دارند جوامع غیرغربی تابع معیارهای غربی نیستند. در مورد چین، صحت این ادعا نیاز به ارزیابی برخی از واژگان و مفاهیم اصلی دارد. به‌طور خاص، تاریخ‌نگاری چین تفسیری از «هژمونی» و «پیرامون» ارائه می‌کند که با تعاریف غربی متمایز است. روش چین در پیوند درونی دولت ملت‌های شرق آسیا به محوریت خود این کشور، اجازه داد اصول، ارزش‌ها و هنجارهای عرفی در این منطقه اشتراک یابد و پل ارتباطی بین هژمونی و چندمرکزی ایجاد شود. به‌علاوه در مورد چین، واژه‌ی پیرامون معنی متفاوتی را به ذهن متبادر می‌کند؛ پیرامون‌های این کشور لزوماً تابع چین نبودند و این کشور به جای تاراج منابع در آن‌ها سرمایه‌گذاری می‌کرد (اریگی، ۲۰۰۷: ۳۱۸؛ وونگ، ۱۹۹۷: ۱۴۸).

در برابر این دیدگاه‌های متمایز، ما تنها می‌توانیم یک پایان باز را تصور کنیم. احتمال دارد کشور هژمون و متحدان غربی آن در برابر چالش‌های جنوب جهانی مقاومت کنند و گذار آن‌ها را دچار وقفه کنند. برخی نویسندگان معتقد هستند این مقاومت به معنی تغییر مسیر از هژمونی جهانی آمریکا به امپراتوری جهانی آمریکا است (اریگی، ۲۰۰۷: ۷؛ مینگی، ۲۰۰۹). احتمال دارد بازگشت «قرن جدید آمریکایی» در جهت منافع شرکای

^۱ Hybridization

اروپایی و یا حتی علیه منافع آنها، چیزی که در مناقشه‌ی روسیه - اوکراین دیدیم، صورت گیرد (شولز، ۲۰۱۴). ممکن است شاهد یک امپریالیسم جدید از سوی چین باشیم. نهایتاً، ممکن است جامعه‌ی جهانی چندقطبی جدید با وساطت یک چین مستحکم شکل گیرد.

تجدید نظر در مرکز و پیرامون

تحلیل مسیر حرکت چین نشان از گستره‌ی وسیع احتمالات و اقتضانات دارد که در مراکز و پیرامون‌ها رخ می‌دهد. این تنوع و دگرگونی‌ها در دوره‌های مختلف تاریخی چین بسط یافته و یک توالی را نشان می‌دهد. به علاوه، به بسترهای مختلف تاریخی برمی‌گردند، که از این جهت همزمانی را نشان می‌دهند.

در طی دوره‌ی مائو (۱۹۷۶-۱۹۴۹)، چین سوسیالیست با سیاست‌گذاری بر تقویت توسعه‌ی داخلی از کنشگری در مقیاس بین‌المللی خودداری کرد، و ایده‌ی «همپایی در توسعه»^۱ را با چشم‌انداز «گام بزرگ به جلو»^۲ جایگزین کرد. اگرچه عملکرد سنجه‌های اقتصادی به دلیل تحریم و خودانزوایی این کشور پایین است، چین دوره‌ی مائو را نه می‌توان مرکز تلقی کرد و نه پیرامون. در چشم رهبری چین، این کشور که سنت امپراتوری را با پرچم‌های سیاسی مختلف بر دوش خود داشت، در نقش یک مرکز بود. چین در عین حال یک مرکز برای جنبش‌های سیاسی دنباله‌روی مسیر مائونیستی توسعه در سراسر جهان بود.

چین با تغییر از مائونیسم به «اصلاحات و سیاست درهای باز» در سال ۱۹۷۸، دستخوش فرایند پیرامونی شدن قرار گرفت. این گزاره از عزم خارجی‌ها برای تعیین چین به‌عنوان مکان کار ارزان برای کمپانی‌های غربی استنتاج می‌شود، که به آن‌ها اجازه داد از طریق ادغام منابع جدید و بیرونی کردن هزینه‌ها بر بحران جهانی اقتصادی فائق شوند. گزاره‌ی

^۱ Catching up

^۲ Great leaps forward

فوق عاملیت حزب کمونیست چین را در سازگاری با تقاضای جهانی برای نیروی کار ارزان و غیررسمی ناچیز می‌شمرد، در عین حال کنترل دولتی بر سرمایه‌گذاری بخش‌های استراتژیک مهم اقتصاد را در فرایند ادغام مجدد در اقتصاد جهانی برجسته می‌کند. افزایش مهاجرت از حومه به استان‌های ساحلی، مناطق داخلی و حومه‌ی کشور را به منبع ایجاد ارزش تبدیل کرد، و از این رو پیرامونی‌شدن فضایی را به مسیری سوق داد که به جای نیروهای بازار توسط مقررات اجرایی دولت اداره شود.

ارزیابی چین به‌عنوان یک اقتصاد بازار غیرسرمایه‌دارانه بر شکاف موجود بین مناطق ساحلی و داخلی این کشور، و متقابلاً بین چین و کشورهای در حال توسعه پرتوی دیگر می‌افکند، ترمیم شکاف منوط به این است که تا چه میزان می‌توان به وعده‌ی بازتوزیع منافع از سوی مسئولان مرکزی اعتماد کرد.

این مقاله استدلال متفاوتی را پیشنهاد می‌کند. چین مثالی برجسته است که نشان می‌دهد پویای پیرامونی‌شدن تولید قراردادی در سطح پایین زنجیره‌های کالایی می‌تواند یک پیرامون قبلی را به‌عنوان مرکز تثبیت کند، مشروط به آن که با تجدیدساخت تکنولوژیکی و بخشی آغاز شود. اما باید در نظر داشته باشید که همپایی موفقیت‌آمیز چین در توسعه به شرایط و برهه‌های خاص متکی است. از یک سوی، اندازه، میراث تاریخی، و خودبسندگی چین با مرکزیت طولانی‌مدت این کشور در پیوند است که چین را از دیگر اقتصادهای نوظهور کوچک و دارای اهمیت تاریخی اندک متمایز می‌کند. این موقعیت حتی امکان آن را ایجاد می‌کند که ترقی چین را به‌عنوان بخشی از یک تغییر هژمونیک بپذیریم، که چین را به ایفای نقش رهبری در آینده‌ی اقتصاد جهانی (سرمایه‌دارانه یا غیرسرمایه‌دارانه) می‌گمارد. از سوی دیگر، تداوم تجدیدساخت اقتصادی، از هنگام پذیرش چین در سازمان تجارت جهانی (۲۰۰۱) و موافقت‌نامه‌ی جهانی منسوجات (۲۰۰۴) که پایانی بر حمایت‌گری غربی از صنایع مصرفی بلوغ‌یافته بود، به چین اجازه می‌دهد از سیاست آزادسازی برای غلبه بر کشورهای در حال توسعه‌ی کوچک‌تر و ادغام آن‌ها در زنجیره‌های کالایی جهانی تحت کنترل چین استفاده کند. بنابراین شروع

کنشگری چین به عنوان یک مرکز، شاید با ایفای نقش این کشور در پیرامونی شدن سایر کشورهای در حال توسعه همراه نباشد، اما آن‌ها را در یک رابطه‌ی پیرامونی تغییرشکل یافته با مرکز چین ادغام می‌کند.

پیرامونی شدن نیز به همان میزان با توجه به ابتکار عمل کمپانی‌های ساحلی در برون‌سپاری عملیات کاربرد به استان‌های غربی چین رخ می‌دهد. آن‌ها دستورات برنامه‌ای را دنبال می‌کنند، که ارتقای صنایع ساحلی را به هزینه‌ی نیروی کار ارزان جابجا شده به مناطق داخلی تقویت می‌کنند. شکل‌گیری مرکز نشان از نوعی قطبی شدن دارد، که در افزایش و تحرک روبه بالای طبقات متوسط در مناطق ساحلی نقش آفرینی می‌کند و از سوی دیگر دستمزدهای اندک و نیروی کار ارزان را به استان‌های داخلی منتقل و روند پیرامونی شدن آن‌ها را تسریع می‌کند. متقابلاً، اسناد برنامه‌ای رسمی بر اثرات توسعه و گسترش رشد در مناطق روستایی تأکید دارند.

چنان‌که اریگی (۲۰۰۷: ۳۴۷) تأکید دارد شاید بتوان شبکه‌های تولیدی درون چین و کشورهای همسایه را به عنوان احیای ظرفیت کهن مرکز چین برای ایفای نقش واسط در نیمکره‌ی آسیای شرقی تصور کرد، طوری که روابط آنها را متوازن کند و ادغام منطقه‌ای را برای منفعت‌رسانی به همه‌ی شرکا پیش ببرد. با وجود این هنوز باید این مهم اثبات شود که آیا مفهوم هارمونی، آن‌چنان‌که در اسناد رسمی بر آن تأکید شده است، می‌تواند در برابر فشارهای رقابت در یک اقتصاد جهانی سرمایه‌داری - که نه با ایده‌های کنفوسیوسی بلکه با منطق انباشت سرمایه پیش می‌رود - دوام آورد.

REFERENCES

- Abbeloos, J. F. and Eric Vanhaute. 2011. "Cutting the Gordian Knot of World History: Giovanni Arrighi's Model of the Great Divergence and Convergence." *Journal of World-Systems Research* XVII (1): 89–106.
- Alexander, Peter and Anita Chan. "Does China have an Apartheid Pass System?" *Journal of Ethnic and Migration Studies* 30 2004 (1): 609–29.
- Arrighi, Giovanni 2007. *Adam Smith in Beijing. Lineages of the 21st Century*. London: Verso.
- Barnard, Bruce. 2015. Piraeus Port CEO resigns ahead of privatization, <http://www.joc.com>, June 11, 2015, accessed June 24, 2015.
- Bennet, Mark. 2006. "Lesotho's Export Textiles and Garment Industry." Herbert Jauch and Rudolf Traub-Mertz, ed. *The Future of the Textile Industry in Sub-Saharan Africa*. Cape Town: Friedrich Ebert Foundation. <http://library.fes.de/pdf-files/iez/03796/12lesotho.pdf>, accessed Feb. 14, 2015.
- Butollo, Florian. 2015. *The End of Cheap Labour. Industrial Transformation and "Social Upgrading" in China*. Chicago: Chicago University Press.
- Chan, Anita. 2001. *China's Workers under Assault. The Exploitation of Labor in a Globalizing Economy*. Armonk and London: M. E. Sharpe.
- Chang, Leslie 2010. *Factory Girls. Voices from the Heart of Modern China*. London: Picador.
- China Institute for Reform and Development, ed. 2011. *Giving Priority to Enriching People. Orientation of the Second Round of Transition and Reform*. China Reform Research Report. Hainan.
- Egger, Georg and Daniel Fuchs, et al. eds. 2013. *Arbeitskämpfe in China. Berichte von der Werkbank der Welt*. Vienna: Promedia.
- Ferenschild, Sabine and Ingeborg Wick. 2004. *Globales Spiel um Kopf und Kragen. Das Ende des Welttextilabkommens verschärft soziale Spaltungen*. Siegburg-Neuwied: Südwind.
- Frank, Andre Gunder. 1998. *Re-Orient. Global Economy in the Asian Age*. Berkeley, Los Angeles and London: University of California Press.
- . 2006. "Meet Uncle Sam – Without Clothes – Parading Around China and the World." *Critical Sociology* 32 (1): 17–44.
- Gereffi, Gary and Olga Memedovic. 2003. *The Global Apparel Value Chain: What Prospects for Upgrading by Developing Countries?* Vienna: UNIDO.
- Gibbon, Peter. 2003. "The African Growth and Opportunity Act and the Global Commodity Chain for Clothing." *World Development* 31 (11): 1809–1827. <http://www.sciencedirect.com/science/article/pii/S0305750X03001487> accessed Feb. 14, 2015.
- Griffiths, Rudyard and Patrick Luciani, ed. 2011. *Does the 21st Century Belong to China? Kissinger and Zakaria vs. Ferguson and Li. The Munk Debate on China*. Toronto: Anasi.
- Halper, Stefan. 2011. *Beijing Consensus: How China's Authoritarian Model Will Dominate the 21st Century*. New York: Basic Books.
- Jauch, Herbert and Rudolf Traub-Mertz, ed. 2006. *The Future of the Textile Industry in Sub-Saharan Africa*. Cape Town: Friedrich Ebert Foundation.
- Kissinger, Henry. 2011. *On China*. New York: Penguin Press.
- Komlosy, Andrea. 2010. "Weltmarkttextilien: Globale Güterketten im historischen Wandel." Karin Fischer, Christian Reiner, Cornelia Staritz, ed. *Globale Güterketten. Weltweite Arbeitsteilung und ungleiche Entwicklung*. Vienna: Promedia, 76–97.
- . 2011. "Vom Nachzügler zum Trendsetter. Chinesische Arbeitswelten im Textil- und Bekleidungssektor." *Blätter für Technikgeschichte* 73:73–104.
- . 2013. "Von der verlängerten Werkbank zum Global Player, China auf dem Weg zu einem Zentrum der Weltwirtschaft." Egger Georg and Daniel Fuchs et al., ed. *Arbeitskämpfe in China. Berichte von der Werkbank der Welt*. Wien: Promedia, 35–52.
- . 2015. "Krisen, lange Wellen und die Weltsystemtheorie." Friedrich Ebert Stiftung, ed. *Arbeitnehmerinteressen in Krisenzeiten*. Cologne: Dietz.
- Krasilshchikov, Victor. 2014. *The Malaise from Success: The East Asian "Miracle" Revised*. Saarbrücken: Lambert Academic Publishing.
- Martin, Jacques 2012. *When China Rules the World: The End of the Western World and the Birth of a New Global Order*. London and New York: Allen Lane.

- Menzel, Ulrich. 2015. *Die Ordnung der Welt*. Berlin: Suhrkamp.
- Minqi, Li. 2009. *The Rise of China and the Demise of the Capitalist World Economy*. New York: Monthly Review Press.
- National People's Congress of the PR China, *12th Five Years Plan of the People's Republic of China (2011–2015)*, http://www.eu-china.net/upload/pdf/materialien/11-06-30_12th-Five-Year-Plan-China-english.pdf, accessed June 24, 2015.
- National Development and Reform Commission, Ministry of Foreign Affairs and Ministry of Commerce of the People's Republic of China. 2015. Vision and Actions on Jointly Building Silk Road. Economic Belt and 21st-Century Maritime Silk Road, http://en.ndrc.gov.cn/newsrelease/201503/t20150330_669367.html, accessed June 24, 2015.
- Nolan, Peter. 2012. *Is China Buying the World?* Malden, MA: Polity Press.
- . 2013. "Imperial Archipelago." *New Left Review* 80, Mar./Apr.: 77–95.
- Oreskes, Naomi and Eric M. Conway. 2014. *The Collapse of Western Civilization. A View from the Future*. New York: Columbia University Press.
- Pomeranz, Kenneth. 2000. *The Great Divergence. China, Europe and the Making of the Modern World Economy*. Princeton and Oxford: Princeton University Press.
- Pun, Ngai. 2005. *Made in China: Women Factory Workers in a Global Workplace*. Durham: Duke University Press.
- Pun, Ngai and Kwan Lee Ching. 2010. *Aufbruch der Zweiten Generation. Wanderarbeit, Gender und Klassenzusammensetzung in China*. Berlin: Assoziation A.
- Rufin, Jean-Christophe. 2004. *Globalia*. Paris: Editions Gallimard.
- Scherrer Christoph ed. 2011. *China's Labor Question*. Munich: Rainer Hampp Verlag.
- Scholz, Jochen. 2014. "Worum es geht. Die Ukraine-Krise und die geopolitische Konstante auf dem eurasischen Kontinent." Ronald Thoden and Sabine Schiffer, ed. *Ukraine im Visier. Russlands Nachbar als Zielscheibe geostrategischer Interessen*. Frankfurt and Main: Selbrund Verlag, 89–107.
- Subramanian, Arvind. 2011. *Eclipse: Living in the Shadow of China's Economic Dominance*. Washington, D.C.: Peterson Institute for International Economics.
- Sugihara, Kaoru, ed. 2005. *Japan, China, and the Growth of the Asian International Economy, 1850–1914*. Oxford: Oxford University Press.
- Traub-Mertz, Rudolf and Herbert Jauch. 2006. "The African textile and clothing industry: From import-substitution to export orientation." Herbert Jauch and Rudolf Traub-Mertz, ed. *The Future of the Textile Industry in Sub-Saharan Africa*. Cape Town: Friedrich Ebert Foundation, 9–35. <http://library.fes.de/pdf-files/iez/03796/02article.pdf> accessed Feb. 14, 2015.
- Unger, Jonathan. 2002. *The Transformation of Rural China*. Armonk, NY: M. E. Sharp.
- Wallerstein, Immanuel. 2013. "Structural Crisis, or Why Capitalists May No Longer Find Capitalism Rewarding." Immanuel Wallerstein, Randall Collins, Michael Mann and Calhoun Derlugan, ed. *Does Capitalism have a Future?* Oxford: Oxford University Press, 9–36.
- Weigelin-Schwiedrzik, Susanne. 2004. "Zentrum und Peripherie in China und Ostasien." Sepp Linhart and Susanne Weigelin-Schwiedrzik, ed. *Ostasien 1600–1900. Geschichte und Gesellschaft*. Vienna: Promedia, 81–98.
- Wenten, Frido. 2011. "Restructured Class-Relations since 1978." Christoph Scherrer, ed. *China's Labor Question*. Munich: Rainer Hampp Verlag, 28–48.
- Wong, Bin R. 1997. *China Transformed. Historical Change and the Limits of European Experience*. Ithaca and London: Cornell University Press.

- Xiaolan, Fu and Gao Yuning. 2007. *Export Processing Zones in China: A Survey*. Geneva: ILO, <http://ilo.org/public/french/dialogue/download/epzchineenglish.pdf> – accessed Feb. 14, 2015.
- Xingming, Yin. 2009. "China Catches up with the U.S. as the World's Largest Manufacturer." *China Economist* Nov/Dec.: 20–30.
- Yasheng, Huang. 2008. *Capitalism with Chinese Characteristics. Entrepreneurship and the State*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Zakaria, Fareed. 1997. "The Rise of Illiberal Democracy." *Foreign Affairs*, Nov./Dec.: 22–43.
- Zhang Minjie. 2010. "Urbanization and Migrant Workers in Yiwu, China." Marcel van der Linden, ed. *Grenzüberschreitende Arbeitergeschichte: Konzepte und Erkundungen/Labour History Beyond Borders: Concepts and Explorations*. Leipzig: Leipziger Universitätsverlag, 223–40.